

**بذر**

شماره چهل و یکم  
مهر 1388

## نشریه دانشجویی بذر

همکاران این شماره: افشین کوشا، سایه روان، برناک جوان، باربد کیوان، رها کیا

[www.bazr1384.com](http://www.bazr1384.com)

[www.bazr1384.blogfa.com](http://www.bazr1384.blogfa.com)

Email: [bazr1384@gmail.com](mailto:bazr1384@gmail.com)



- همه نگاهها به سمت دانشگاه است! ... 2
- "ما همه شورشی هستیم!" ... 4
- فرصت تاریخی بزرگ ... 6
- خطاب به مولای سبز پوش! ... 8
- کالبد شکافی یک دروغ! ... 10
- نقش آثار هنری مخملباف در زندانهای دهه 60 ... 11
- جراحی روح یا جراحی حقیقت؟ ... 12
- سرآغاز شاخه ای جدید در صحنه رپ فارس ... 13
- "خون من" ... 14
- «فونا»، عدالت توده ها ... 15
- سخنرانی لنین درباره «دولت» ... 17

بالای حکومت تا مزدوران پایین دست همه دست به کار شدند تا به هر شکلی که می توانند دانشگاه را تحت سیطره خود در آورند. آماده کردن صد هزار بسیجی دانشگاهی، دیدارمتمالی مسئولان نظام با دانشجویان بسیجی و استادان مرتجع و خط و نشان کشیدنهای مداوم، بازنشسته کردن استادان دگر اندیش، اعلان تغییر دروس آموزشی علوم انسانی در جهت اسلامی نمودن هر چه بیشتر آنها، برنامه ریزی خاص برای نظامی کردن هر بیشتر جو دانشگاه ها، زمزمه به تعویق انداختن باز گشایی دانشگاهها و گهگاهی نیز اعلام براه اندازی "انقلاب فرهنگی" دوم. همه اینها نشانه عمق هراسشان از ماست.

سران رژیم می دانند که دانشگاه آتش زیر خاکستر است، دانشگاه داغدار شهدای خود است. آنان می دانند که دانشجویان خشمگین و عصبانی اند. آنان ضمن اینکه شمشیر از رو بسته اند از ما به خاطر شهدای کوی دانشگاه «دلجویی» می کنند. خامنه ای آنرا به نیروهای «خود سر» نسبت می دهد، فرهاد رهبر رئیس انتصابی دانشگاه تهران توسط وزرات اطلاعات که بر حمله به کوی دانشگاه شخصا نظارت مستقیم داشت، اکنون ابراز بی اطلاعی می کند.

آنان از خشم و نفرت ما نسبت به خود آگاهند. اما آنچه که آنها را بیش از هر زمانی دیگر نگران کرده، نقشی است که جنبش دانشجویی (به همراه دانش آموزان) می تواند در شرایط کنونی جامعه ایفا کند. ادامه یابی خیزش اخیر به میزان تعیین کننده ای به عکس العمل ما بستگی دارد. این امر بر همگان روشن است. به همین دلیل سران رژیم طرحهای سرکوبگرانه مختلف را به جریان انداخته تا مانع از ایفای چنین نقشی شوند. از این رو نه تنها در هم شکستن این طرحهای سرکوب گرانه برای جنبش دانشجویی مهم است بلکه برای ادامه یابی و آینده خیزش قهرمانانه مردم ایران تعیین کننده است. همه چیز به عزم و اراده و آگاهی ما وابسته است. یا مشعل پرفروغ مبارزه را شجاعانه تر از پیش در دست می گیریم و آنرا پرفروغتر می کنیم، یا اینکه از زیر مسئولیتی که تاریخ بر عهده ما گذاشته شانه خالی می کنیم. تاریخ جنبش دانشجویی ایران سرشار از لحظات و مقاطع حساسی است که مسئولیتهای انقلابی بدرستی درک شده و در دست گرفته شدند. مقاطعی که دانشجویان نه تنها آغازگر مبارزه و یا یاری رسان ادامه یابی امواج مبارزات مردمی بودند بلکه در سطح وسیع به اشاعه آگاهی انقلابی در جامعه یاری رسانده اند.

در شرایط کنونی که صحنه مبارزه طبقاتی بسیار پیچیده شده و نیروهای سیاسی مختلف با اهداف کاملاً متضاد در هم تداخل کرده اند، نقش آگاهگرانه جنبش دانشجویی اهمیت محوری می یابد. وظیفه جنبش دانشجویی صرفاً دامن زدن به مبارزات توده ای، کمک به سازماندهی و رادیکالیزه کردن آنها نیست. دانشجویان نقش بسزایی در آگاهی بخشی به مردم دارند. در شرایطی که جامعه ما از فقدان یک آلترناتیو انقلابی در رنج است، این جنبش دانشجویی است که می تواند به میزان موثری این خلا را پر کرده و حتی به شکل گیری آلترناتیوهای واقعا مردمی یاری رساند.

وظیفه جنبش دانشجویی حل شدن در جنبش عمومی مردم نیست. بلکه ایفای نقش مستقل است. امروزه این استقلال معنای سیاسی مشخصی می یابد.

باری دیگر اغتشاشی در صف دوستان و دشمنان انقلاب صورت گرفته است. جناح موسوم به اصلاح طلب که از قدرت رانده شده، تمامی تلاش خود را بکار می برد که در راس خیزش مردم قرار گیرد و از آن برای پیشبرد منافع خود سود جوید. اگر چه دعوی میان دو جناح فضا را برای پیشبرد مبارزات مردم مساعد کرده اما سیاستهای هیچیک از جناحها ربطی به منافع پایه

بیانیه تحلیلی نشریه دانشجویی بذر به مناسبت شروع سال تحصیلی 1388

## همه نگاهها به سمت دانشگاه است!



من همدست توده ام

تا آن دم که توطنه می کند گسستن زنجیر را

احمد شاملو

اولین سال تحصیلی پس از خیزش بزرگ مردم در راه است. با قلبی آکنده از درد اما لبریز از خشم و نفرت، با کوله باری از تجاری که در نبردهای خیابانی بدست آورده ایم، با روحیه ای سرشار از امید و خوش بینی قدم به دانشگاه می گذاریم.

اما جای خالی یارانی چون کیانوش آسا، اشکان سهرابی، یعقوب بروایه، مصطفی غنیان، مبینا احترامی، تینا سودی، امیرجواد فر، ناصر امیرنژاد و .... را چگونه تاب بیاوریم؟ جای خالی یارانی چون سهراب اعرابی که می توانستند جز سال اولی ها باشند را چگونه تاب بیاوریم؟ با تن زخمی یاران مان در شکنجه گاهها چه کنیم؟ با اسارت و اخراجهای گروهی آنها و سخت گیری نسبت به استادان دگراندیش چه کنیم؟ طاقت دیدن عکس ندا آقا سلطان را بر روی صندلی خالی اش نداریم. آخر کلاس جایگاه بچه های سرزنده و شاداب کوی دانشگاه بود، اما، حالا بوی خون و باروت کلاس و صحن دانشگاههای سراسر کشور را فرا گرفته است.

همه چیز پس از خیزش بزرگ مردم تغییر کرده است. دیگر اوضاع مثل سابق نیست. انفجارهای بزرگتری در راهند. همه نگاهها به سنگر آگاهی و آزادی دوخته شده است. آیا بار دیگر جنبش دانشجویی نقش پیشتاز خود را ایفا خواهد کرد؟ آیا به وظایف آگاهگرانه خود در قبال مردم بپاخاسته عمل خواهد کرد؟

ما در خیزش اخیر به وظیفه خود در حد توان خویش عمل کردیم. به همدستی با توده ها - بویژه زنان و جوانان بپاخاسته - پرداختیم. زمانی که بهت و حیرت نسبت به کودتای انتخاباتی همه را فرا گرفته بود، شجاعانه بانگ اعتراض را در کوی به صدا در آوردیم، آغازگر مبارزه ای قدرتمند در سراسر کشور شدیم. پا به پای مردم در خیابانها دویدیم، آتشها بپا کردیم، دسته های نبرد سازمان دادیم، لذت فداکاری، همدلی، همبستگی و همیاری بیدریغ را چشیدیم، شبنامه پخش کردیم، از دشمن نهراسیدیم، مرگ را به سخره گرفتیم، خون مان را با خون مردم در هم آمیختیم، به فعالیت آگاهگرانه خود علیه اردوی جهل و فریب ادامه دادیم، در هنگامه نبرد حجاب از سر برداشتیم، آزادی را فریاد زدیم و به تمام ستمدیدگان جهان الهام بخشیدیم و انقلابی دیگر را نوید دادیم.

به این دلیل است که این چنین مورد خشم و کین دشمنان مردم قرار گرفته ایم. آنان از ما می ترسند. به این خاطر از رده های

خوابگاهی در هر شهری می تواند به محلی برای نقشه ریزی و سازماندهی مبارزات و به محلی برای یاری رسانی به دیگر بخشهای جنبش بویژه دانش آموزان بدل شود. این وظیفه محوری است که هر دانشجوی آگاه و فعالی را به خود فرا می خواند.

### سخنی با فعالین چپ جنبش دانشجویی

رفقا، اوضاع خطیری است. وظایف فوق بدون حضور، تلاش و پیگیری ما عملی نخواهد شد. اگر فعالین چپ در محور فعالیتهاى فوق قرار نگیرند، فرصت تاریخی بزرگی از دست خواهد رفت. تا کنون آنگونه که شایسته ما بوده، در این جنبش نقش فعال و مستقلی ایفا نکرده ایم. علت اصلی آنرا باید در تئوریهای بی پایه و نادرستی جستجو کرد که حاصلی جز بی عملی و انفعال در بر ندارد. تئوریهایی که یا منتظر صف بندی تر و تمیز طبقه کارگر در مقابل بورژوازی در یک روز آفتابی و هوای صاف می باشند. روزی که هیچگاه در هیچ انقلابی شاهدش نبوده و نخواهیم بود. یا تحت عنوان اینکه خیزش اخیر متعلق به طبقات میانی است باید از آن دوری جست و تنها پس از حضور صف مستقل طبقه کارگر در این خیزش باید در آن دخالتگری کرد. این قبیل تئوریهای قبل از هر چیز بیان ناتوانی سیاسی در ایفای نقش و سر فرود آوردن عملی در مقابل موج سبز است.

شک نباید داشت که کارگران هم می توانند به میدان آیند، به میدان هم خواهند آمد، حتی گوشه ای از فضای مطالباتی را نیز به خود اختصاص خواهند داد اما همه اینها لزوماً به معنای خارج شدن از چارچوبه کلی سیاسی رهبری موج سبز نخواهد بود. حضور کارگران در یک جنبش به معنای حضور آگاهی طبقاتی نیست. وظیفه جنبش دانشجویی چپ آن نیست که منتظر بماند تا پشت صفی از کارگران شرکت کننده در این خیزش قرار گیرند. تفاوت کیفی است میان جنبش مطالباتی کارگران با جنبش کمونیستی. تنها با برآه اندازی جنبش کمونیستی قدرتمند است که می توان با توهمات سیاسی میان مردم (و همچنین کارگران) مقابله کرد و راه را برای به میدان آمدن نیروی عمده تغییر و تحول اساسی جامعه یعنی کارگران و زحمتکشان شهر و روستا هموار کرد.

بعلاوه، کمونیسم به عنوان علم تغییر جامعه، قادر است به نیاز هر ستمدیده ای برای رهایی پاسخ دهد. آن اندازه که امروزه کارگران برای رهایی خویش به علم کمونیسم نیازمندند، به همان اندازه دختران جسوری که جان بر کف جنس دوم بودن خود را - مالکیت خصوصی مرد بر زن را - در جامعه زیر سؤال برده اند، به کمونیسم نیازمندند. به همان اندازه جوانانی که هیچ آینده ای در این نظام ندارند مساعد جذب ایده های کمونیستی اند. باید حساب رهبران موج سبز و نیروهای سیاسی که آگاهانه دارند موج سبز را تقویت می کنند با جوانانی که در مبارزه خود آلترناتیوی به جز موج سبز را ندیده اند و علیرغم اینکه با رهبری آن میانه ای ندارند ولی تنها راه مبارزه و اتحاد را باقی ماندن در صفوف سبز می بینند، فرق گذاشت. بسیاری از این جوانان به غلط در آن صف قرار گرفته اند. بخش زیادی از آنان نیروی مستعدی برای جذب افکار و ایده های کمونیستی اند.

وظیفه فعالین چپ دانشجویی در درجه اول کمک به شکل گیری و تقویت جنبش کمونیستی در دانشگاه و کل جامعه است. بدون وجود چنین جنبشی هیچ خیزشی - حتی اگر همه شرکت کنندگان آن از کارگران و زحمتکشان باشند - به آینده ای روشن دست نخواهد یافت. با بیداری سیاسی میلیونها تن در جامعه و پا به میدان گذاشتن هزاران هزار دانشجو دختر و پسر در مبارزه سیاسی، فرصت مناسبی دست داده تا نیروهای چپ پایه اجتماعی خود را گسترش دهند و در سطح گسترده مردم را با اهداف،

ای مردم ندارد. علت دعوای آنها بحران مشروعیتی است که کل جمهوری اسلامی را فرا گرفته است. دعوا اصلی بر سر چگونگی حکومت کردن است. جناح موسوی - کروی - رفسنجانی می گویند اگر تغییراتی در ساختار حکومت انجام نگیرد جمهوری اسلامی سقوط خواهد کرد و جناح خامنه ای - احمدی نژاد می گویند اگر اصلاحاتی صورت گیرد این سقوط تسریع خواهد شد. شکاف در میان حکومت کنندگان، باعث سرریز شدن مردم به خیابان شد که خواهان از هم گسیختن زنجیرهای بندگی هستند. درست در چنین شرایطی، کسانی که در صف مخالفت با جناح حاکم قرار گرفته اند که بی وقفه در فکر ترمیم زنجیرهای بردگی و رنگ و لعاب زدن بدانند تا یک بار دیگر جسم و روح مردم ایران را به بند کشند. کسانی مانند میر حسین موسوی که «یک کلمه کمتر یا بیشتر از جمهوری اسلامی» کوتاه نمی آید، آمال و آرزوهای اش احیا دهه اول حاکمیت جمهوری اسلامی تحت رهبری خمینی است و رنگ سبزش نماد اسلام ناب محمدی است. که طی سی سال چیزی جز عقب ماندگی و جهل و خرافه و تشدید ستم و استثمار و بویژه بی حقوقی مفرط زنان برای جامعه ما بیار نیآورده است.

جنبش دانشجویی نه تنها باید از این سیاست مستقل بماند بلکه باید جرئت آنرا به خود دهد که خلاف افکار و عقاید رایج در این خیزش همگانی عمل کند. باید بدون تردید و تزلزل خلاف روند موجود که نتیجه اش محصور کردن مبارزات مردم در چارچوبه همین نظام است، حرکت کند. هر گونه دنباله روی از موج سبز تحت هر شکل یا عنوان و بهانه ای نادرست است. تخریب آینده است. یک بار چنین دنباله روی توسط پدران و مادران ما در انقلاب 1357 صورت گرفت، در نتیجه نسلی فنا شد و جامعه ای به باد رفت. ما نباید آن اشتباه را تکرار کنیم. جنبش دانشجویی به عنوان سیاسی ترین و رادیکالترین جنبش جاری در جامعه، که مدام با علم و آگاهی سروکار دارد نمی تواند حقیقت جو نباشد و مدافع پیگیر کشف حقیقت و بیان شجاعانه آن نباشد. مردم نیاز دارند که از ماهیت و اهداف و برنامه سیاسی نیرویی که می خواهد مهار و کنترل خیزش اخیر را در دست گیرد آگاهی کسب کنند. مردم باید بدانند نیروهایی با تبلیغ سکوت و انتظار و معامله با جانیان حاکم می خواهند اعتماد شان را به نظام را برگردانند. این حقیقتی است که جنبش دانشجویی باید با بانگ رسا در جامعه طرح کند.

اگر جنبش دانشجویی حسابش را از سیاستهای رهبران موج سبز جدا نکند و اهدافشان را افشا نکند نه تنها قادر به حفظ استقلال خود نخواهد بود بلکه به اعتماد و باور مردم به نیروی خود ضربه ای سخت و مهلک خواهد زد. با شعار «الله اکبر» و نماد سبز نمی توان به پیروزی دست یافت. زمانی با نظام جمهوری اسلامی می توان مبارزه ای موثر به پیش برد که از ایجاد هر گونه فصل مشترک با این نظام و نمادهاش احتراز کرد. زمانی می توان با باند کودتاچی حاکم مبارزه ای سازش ناپذیر به پیش برد که هر گونه توهم نسبت به امثال کروی و موسوی را از افکار خود زدود. فراموش نکنیم که انقلاب سال 57 که با جانفشانیهای عظیمی همراه بود و به سرنگونی رژیم شاه منجر شد، رهبری اش در دست نیرویی افتاد که تفاوت ماهوی از نظر طبقاتی با رژیم شاه نداشت. درسگیری از آن تجربه و آگاه شدن از برنامه ها و اهداف نیروهای متفاوت طبقاتی در جامعه از وظایف جنبش دانشجویی است.

دانشگاه نه تنها می تواند مرکزی برای اشاعه آگاهی و سیاست انقلابی باشد بلکه می تواند به ستادی برای سازماندهی مبارزات مردم بدل شود. با توجه به امکانات و تمرکزی که جنبش دانشجویی نسبت به دیگر جنبشهای توده ای دارد، هر دانشکده و



## "ما همه شورشی هستیم!"\*

سایه روان

بالاخره کابوس چند ماهه حکومت اسلامی به واقعیت پیوست، "دانشگاه باز شد!" جشن اول مهر را امسال خودمان برپا کردیم. هر جا که ردپایی از حکومتیان پیدا شد که ترسان تر از سال پیش قدم به حریم مان می گذاشتند، ما حاضر شدیم تا فریاد سر دهیم "ما همه شورشی هستیم!" نه پروژه های قبلی تان مرعوب مان کرد، نه تهدیدات جدیدتان. نه انقلاب فرهنگی و سال ها تصفیه نیروهای مترقی و دگراندیشان از دانشگاه، نه نماز جمعه هفتگی و تبلیغ ایدئولوژی پوسیده تان در خانه علم، نه بسیج دانشجویی تان بر ضد دانشجویان، نه تحکیم وحدت تان با حوزه های تولید خرافه و نه بذل ستاره به پیشروانمان، هیچکدام نتوانست سنگر علم را تسخیر کند.

آمدیم تا ثابت کنیم تهدیدات تان اثری نداشت. از کوچک تا بزرگ تان آمدید و تهدید کردید، از رئیس دانشگاه تان تا رئیس جمهور و رهبرتان، از تریبون نماز جمعه تا صدا و سیمای رسوای تان، تهدید کردید که انقلاب فرهنگی دوم در راه است، که علوم انسانی را بر خواهیم چید، گفتید دانشگاه ها لانه دشمن است و بسیجی ها بی اذن مولایشان (فرمانده کل قوا) سرکوبمان خواهند کرد.

طرح های رنگارنگتان را اجرا کردید؛ دانشجویان را گزینش کردید، سرفصل دروس را تغییر دادید، یاران مان را ستاره دار کردید، رفقای مان را به حکم های سنگین قضایی مفتخر کردید، دختران جسورمان را به بهانه سهمیه بندی جنسیتی و منطقه ای از تحصیل محروم کردید، اعوان و انصارتان را با ترفند های مختلف به خورد دانشگاه دادید، اما امروز ما پر تعدادتر از همیشه اینجا ایستاده ایم، در دانشگاه تهران، شیراز، شریف، همدان، دانشگاه آزاد شهرکرد، سجاد مشهد، دانشگاه آزاد تهران و ... تا بگوییم "رفقای شورشی خوش آمدید!"

حساب این را کرده بودید که امسال اول مهر نیم میلیون دانشجوی ستاره دار تازه نفس وارد دانشگاه می شود، این سال اولی ها دیگر نیازی به بذل و کرم شما ندارند تا ستاره دارشان کنید. هراس تان از این است نسلی که طعم دخالت در تعیین سرنوشت خویش را در خیابان ها چشیده است، حالا وارد دانشگاه

سیاستها و جهان بینی علمی کمونیسم آشنا کنند. بخش چپ جنبش دانشجویی می تواند نقش تاریخی سازی در بازسازی و نوسازی جنبش کمونیستی ایران ایفا کند. آنان می توانند با فراگیری درسهای تاریخی از تجارب مثبت و منفی جنبش کمونیستی در سطح ملی و بین المللی، و دامن زدن به فضای بحث و مناظره و شرکت در مباحث نظری پیشرفته ای که امروزه در سطح جهانی جاری است، به تکامل و پیشرفت این جنبش یاری رسانند.

همانگونه که بدون خلاف موج سبز حرکت کردن، نمی توان بر خیزش مردم تاثیر مثبت و سازنده گذاشت، بدون طرح کمونیسم نیز نمی توان آگاهی مردم را از تمایزات واقعی میان الترناتیوهای سیاسی مختلف ارتقا داد و توجه نیروهایی که خواهان تحول اساسی اند را به خود جلب کرد. در دوره هایی که جامعه در آستانه تلاطمات عظیم انقلابی قرار می گیرد، بیش از هر زمانی توجه مردم به بحثهایی حول مختصات جامعه آینده و چگونگی دست یابی بدان جلب می شود. اینکه چه جامعه ای می خواهیم، تفاوتش با جامعه کنونی چیست؟ چگونه می توان بر ستمهای طبقاتی، ملی، مذهبی و جنسیتی فائق آمد؟ چگونه می توان اخلاقیات سنتی و عقب مانده را بدور افکند؟ مردم اسیر مذهب نباشند؟ مخالفت در جامعه جرم محسوب نشود؟ و ... تنها با دامن زدن به اینگونه مباحث است که می توان سطح توقعات مردم را بالا برد و معیارهای نوینی در مورد جامعه شاد و آزادی که باید خواهانش باشیم و سزاوارش هم هستیم و امکان پذیر هم هست، جلو نهاد. تنها از این طریق است که می توان بطور علمی ثابت کرد که چرا برنامه های نیروهای سیاسی مانند اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی نه تنها در جهت پاسخگویی به حل مشکلات جامعه قرار ندارد بلکه خود نیز مانعی برای رسیدن به جامعه ای انقلابی و عادلانه و آزاد می باشد.

امسال، برافراشتن پرچم مبارزه رادیکال در دانشگاهها و مدارس نه تنها می تواند گامی بلند و تعیین کننده در مبارزات مردم باشد، بلکه می تواند جنبش چپ دانشجویی را نیز فرسنگها به جلو راند. اگر فعالین چپ بدرستی به وظایف خویش عمل کنند. ■

اول مهر 1388

را رنگ کنند. چرا رهبران راه سبز امید، جوانان را ساکت می‌خواهند حتی آن زمان که گلوله برادران خونی شان بر قلب جوان مان می‌نشیند و باتوم حکومت دینی، رحمت الهی را بر سرمان فرود می‌آورد و آلت زندانبانان حکومت عدل، در بدنمان فرو می‌رود.

شما می‌خواهید که ما اینها را نبینیم تا با ورق ما یکبار دیگر روی میز تقسیم قدرت بازی کنید، تا طرف دیگر را مجاب کنید که فقط جناح اصلاح طلب می‌تواند مشروعیت از دست رفته نظام ترک خورده تان را ترمیم کند. تا هرکدام از جناحین خود را مهره مناسبتری برای بقای جمهوری اسلامی در پازل جهانی نشان دهد و ثابت کند که طرف حساب معامله بر سر ایران من هستیم!

دریغ! که تمام این محاسبات با یک صفر کوچک بهم خورد. صفر خطرناک "مردم" که دیگر پشت میز نمی‌ماند؛ و چون جلو آمده همه حساب و کتاب های تان را بهم ریخته است و در این بهم ریختگی هر کس منافع و مبارزه خودش را دارد. اشتباه نکنید این صفر مردم که قدرت نمایی میلیونی اش دنیا را به تعجب واداشت، ارتش 20 میلیونی شما نیست. ما ارتش خیابانی و ارتش شورشی خود را درست خواهیم کرد!

ما دانشجویان خوب می‌دانیم که ستادهای سبز و سیاه حکومتی و غیر حکومتی هیچ ربطی به منافع مردم ندارند و دانشگاه در تاریخ ایران همیشه ستاد امن منافع مردم بوده و هست. ما ستاد فرماندهی خود را دوباره فعال خواهیم کرد! ما سنگر آزادی را یکبار دیگر تمام و کمال تسخیر خواهیم کرد!

منتظر روزی باشید که بساط بسیج، مسجد و نماز جمعه را از دانشگاه برچینیم، تا دانشگاه مرکز علم باشد، نه گسترش و تبلیغ خرافه!

منتظر باشید! روزی که بساط حراست، پست های نگهبانی و دوربین های مزاحمتان را بر خواهیم چید، تا دانشگاه مأمن آزادی و آزاد اندیشی باشد نه پادگان؛ و نه زندان جسم و کنترل افکارمان! منتظر باشید! روزی که درهای دانشگاه را برای همه باز خواهیم کرد، تا همه هم‌زمان خیابانی مان برای بحث و جدل به ستاد علم بیایند؛ و ما به مبارزات خیابان بپیوندم!

منتظر باشید! روزی که دختران دانشجو را که نتوانستید در چهاردیواری خانه جهل، خرافه، سنت و مذهب اسیر کنید، تشکل های مستقل خود را خواهند ساخت؛ مستقل از دولت، حکومت و نگاه مردسالارانه ای که مبارزات مان را محدود می‌کند، ما طغیان خواهیم کرد و آنچه را حق ما و خواهران در بندمان است، بی پروا از نگاه های بازدارنده شما فریاد خواهیم زد!

منتظر باشید! به زودی ما برای دادخواهی پارلمان که بزدلانه در تاریکی شب بر بسترهایشان به مسلخ کشیدید به سراغتان خواهیم آمد!

منتظر باشید! به زودی برای دادخواهی یاران خیابانی مان که بی رحمانه در خون نشانید به سراغ تان خواهیم آمد! منتظر باشید! به زودی برای دادخواهی مادرانی که عزیزترین فرزندانشان را بی نام و نشان در دل خاک نشانید، به سراغتان خواهیم آمد تا نشان دهیم مادران خاوران ها همان را می‌خواهند که مادران داغدار امروز می‌جویند!

منتظر باشید! به زودی همه حرف ها و نقشه هایمان را در نشریاتی خواهیم نوشت که از رنگ خون یارانمان سرخ است، دیگر هرگز برای حرف زدن، برای تجمع کردن و برای دادخواهی کردن از شما اجازه نخواهیم گرفت، همانطور که در این روزهای پرشور برای آشوب طلبی و بهم ریختن نظم پوسیده تان مجوزی نخواهیم داشتیم.

منتظر باشید! به زودی هر آنچه شما نمی‌خواهید انجام خواهیم داد! و هر آنچه ممکن نیست بدست خواهیم آورد! چون ما همه شورشی هستیم! ■

\* از شعارهای دانشجویان فرانسه در می 1968

شده، دانشگاهی که در چند دهه اخیر آغازگر تغییرات سیاسی- اجتماعی و تاریخی در جامعه ایران بوده است. دانشگاهی که شما بالاخره نتوانستید با همه تلاش تان آنرا تسخیر کنید؛ امسال ما نیامده ایم تا واحدهایمان را پاس کنیم، آمده ایم تا از سنگر آزادی پاسداری کنیم و به همت مردم شما را پاس کنیم.

سالها ما را از تجمع و تشکل و تحزب منع کردید و "راست" و "چپ" در رد آنها رساله ها نوشتید و قلم فرسایی ها کردید، آمدیم تا مانند دو ماه گذشته خلاف تان را در عمل ثابت کنیم. همانطور که شما هم در عمل ثابت کردید که از آنچه 30 سال از مردم دریغ می‌کردید چه سلاح برای برای خودتان ساخته اید، تشکیلات رنگارنگ ایدئولوژیک تان چه حکومتی و چه "مردمی"، احزاب بنیادگرا و اصلاح طلب تان با همه دنبالچه های رسانه ای و تبلیغی و ... که سالها زیر چتر مذهب در مساجد، تکیه ها، سازمان ها، روزنامه ها و ... هر نمازجمعه، عاشورا، روز قدس و دهه فجر ... تمرینشان دادید تا ما را یا سرکوب کنند یا فریب دهند، حتی بعضی ها را در کنارمان قرار دادید تا هدف اصلی را گم کنیم.

آمدیم تا نشان دهیم این مبارزه آنطور که شما می‌خواهید به دعوی خانوادگی شما محدود نخواهد شد. ما می‌خواهیم و می‌توانیم این جنبش را فراتر از دعوی های تان ببریم و شما خوب می‌دانید که می‌توانیم؛ و ترس تان از همین کابوس است که امروزه می‌تواند واقعیت یابد. ترس تان از این است که جنبش دانشجویی که سه ماه گذشته بی شکل شده بود، یکبار دیگر شکل بگیرد. همه هراس تان از این است که ما بی اعتنا از کنار دعوی تان بگذریم؛ و به دعوی واقعی و اصلی یعنی جنگ مردم با کل حاکمیت شما بپردازیم. همه ترس تان از این است بتوانیم یکبار دیگر در دانشگاه متشکل شویم و اینبار متشکل و هدفمند به خیابان برگردیم. شما می‌ترسید که ما برای بازگشت به خیابان تدارک ببینیم. می‌ترسید که مسلح شویم به علم و آگاهی، مسلح شویم به نقد علمی، به تشکل، به مبارزه آگاهانه و هدفمند، به شورش و ارمان خواهی.

شما می‌ترسید که ما ضعف های جنبش مردم را به نقد بنشینیم. نقد کنیم که بار دیگر مذهب تخته ی موج سواری میرحسین موسوی شده است. اینبار هم شعارهای "الله اکبر"، "نصر و من الله ... و" یا حسین، میرحسین" می‌خواهد نخ تسبیح اتصال مبارزات ما به حاکمان شود، اینبار نیز دارودسته سبز حکومتی رخت مخالفت به تن کرده و می‌خواهد تقویم مبارزات مردمی را مذهبی کند تا نسل عاصی و گریزان از عاشورا، نمازجمعه، روز قدس و ... را دوباره با مذهب مهار بزند. کسانی که می‌خواهند پارچه های سبز سوغات مشهد، کربلا و مکه را که تا دیروز جایی جز چمدان مادرزرها و دخیل بستن به ضریح امامزاده ها نداشت، تبدیل به پرچم مبارزات مردم کنند. اینبار هم خودی های دیروز حکومت می‌خواهند با لباس سیاه وشال سبز در هیأت نوحه خوانان عاشورا ذکرگویان در کنار صف جوانان شورشی قرار گیرند تا لباس ها و مدل های ساختار شکن آنها را مزین به باریکه ای از اسلام ناب محمدی کنند. شما از این می‌ترسید که ما نقد کنیم جنبش خودمان را و بفهمیم که این فصل مشترک های خطرناک، این نقاط اتصال ما به عیای آیت الله ها و خشک مغزهای کت و شلواری، ما را از تغییرات اساسی مورد نیاز جامعه باز می‌دارد.

دقیقاً شما از این می‌ترسید که ما این ضعف ها را به نقد بنشینیم و ببینیم که در دو ماه گذشته عدم وجود تشکل های مردمی، چه فضای مساعدی را برای بخشی از حاکمیت از قدرت رانده شده ایجاد کرده تا دوباره بر امواج مبارزات مردم موج سواری کنند؛ و مثل همیشه خواسته های حقیر و محدود خویش را به جای خواسته های اساسی مردم جا بزنند. مردم را به سکوت دعوت کنند و خود را سخنگوی مردم جا زنند. جوانان را چسب بر دهان به خیابان ها روان کنند، تا موسوی و کروبی با بیانیه های رنگارنگشان مردم

## فرصت تاریخی بزرگ

مصاحبه تلویزیون کومله با یکی از فعالین بذر  
در مورد آغاز سال تحصیلی و بازگشایی دانشگاهها

به مناسبت آغاز سال تحصیلی میزگردی در تلویزیون کومله برگزار شد که در آن "امیر کلاه قوچی" و "شهاب سیروان" شرکت داشتند. این میزگرد تلویزیونی به موقعیت کنونی جنبش دانشجویی و نقش آن در خیزش اخیر اختصاص داشت.

به دلیل فضای محدود نشریه، در اینجا بخشهایی از پاسخهای شهاب سیروان به سؤالات طرح شده را با اندک تغییراتی درج می کنیم. علاقمندان می توانند کل این میزگرد تلویزیونی را در آدرس اینترنتی زیر مشاهده کنند:

<http://www.tvkomala.com>

■ می دانید که گرایشات سیاسی با افق و استراتژی متفاوت در جنبش دانشجویی به عنوان یک نیروی وسیع اجتماعی دخالت می کنند. شما در آستانه بازگشایی دانشگاهها چه ارزیابی از این گرایشات و درجه نفوذ آنها دارید؟ و بطور مشخص تر شما نقش جریان رادیکال و سوسیالیست در جنبش دانشجویی را در شرایط فعلی چگونه ارزیابی می کنید؟

□ با درود و تشکر از دست اندرکاران تلویزیون کومله. قبل از هر چیز می خواهم به مردم مبارز و شجاع مان در سراسر کشور درود بفرستم و یاد جانباختگان خیزش مردمی - بویژه شهدای جنبش دانشجویی - را گرامی دارم.

همانطور که گفتید گرایشات سیاسی مختلفی در جنبش دانشجویی حضور دارند. در سالهای گذشته با گروه بندیهای مشخص سیاسی در دانشگاه روبرو بودیم که تا حدودی انعکاس صف بندیهای سیاسی - طبقاتی بزرگتری در جامعه بوده اند، که بطور مشخص می توان از اصلاح طلبان حکومتی و غیرحکومتی نام برد که عمدتاً حول و حوش دفتر تحکیم وحدت فعالیت می کردند. برخی نیروهای سکولار و ملی گرا و نیروهای چپ با گرایشات فکری متفاوت و سرانجام صف بزرگ توده دانشجویی که در دوره های مختلف به اشکال گوناگون بار اصلی مبارزات دانشجویی را بدوش می کشیدند و بدرجاتی تحت تأثیر گروه بندی سیاسی کلی فوق قرار داشتند. هرچند که در مجموع تا کنون شکاف بزرگی در بین آن گرایشات با بدنه جنبش دانشجویی موجود بوده است.

اینکه در سال جاری این صف بندی چگونه خود را بروز دهد و نفوذ هر یک چه باشد، نمی توان از حالا ارزیابی دقیق داد. برای اینکه همه چیز به واسطه خیزش بزرگ مردم تغییر کرده است. همه چیز عوض شده و به گرایشات درون دانشگاه و میزان نفوذشان هم باید از این دریچه نگاه کنیم.

دانشجویان تازه وارد و سال بالایی ها با دانشجویهای قبل از تعطیلات تابستانی فرق عمده کرده اند. این دانشجویان از دل مبارزات خیابانی دارند وارد دانشگاه می شوند و واقعاً منتظر جرقه ای هستند تا دوباره منفجر شوند.

بدون شک جو سیاسی در دانشگاهها بسیار ملتهب خواهد بود. دانشگاه داغدار شهدای خود است، دانشجویان بشدت عصبانی و خشمگین هستند. در چنین فضایی نمی توان پیش بینی کرد که هر یک از گروه بندیهای سیاسی از چه میزان نفوذی برخوردار خواهند بود. فکر کنم بستگی به نقشه ریزی های برنامه و آگاهانه شان خواهد داشت و اینکه دست به چه ابتکار عملهایی خواهند زد. اگر امور بطور خودبخودی جلو رود؛ ما با دو گرایش عمده روبرو خواهیم شد. یکی تلاش دفتر تحکیمی ها که امروز

به پشتوانه موج سبز می خواهند جنبش دانشجویی را کاملاً تحت کنترل خود در آورند و از آن برای پیشبرد اهداف سیاسی جناح موسوی - کروبی - رفسنجانی استفاده کنند و دیگری حرکت رادیکال توده دانشجویی.

همانطور که همه جا گفته می شود، ترس و واهمه از دانشگاه و دانشجویها زیاد است. خامنه ای در نماز جمعه ترسش را ابراز می کند، احمدی نژاد در سخنرانی اش اعلام می کند که لانه دشمن در دانشگاه است. اینها همه معنی دارد. بین مردم هم بحث بستن و نبستن دانشگاهها و سرکوب دانشجویها کاملاً داغ است و هم مردم و هم دشمن چشمشان به دانشگاه است. دشمن از ترس و مردم با امید.

شرایط از همه لحاظ برای ایفای نقش چپ دانشجویی فراهم است. فراموش نکنیم که عروج چپ در دانشگاه طی چند ساله گذشته مرهون رایکالیزه شدن کل جنبش دانشجویی توسط خیزش 18 تیر 78 یا خیزشهای شبانه خرداد 82 بود. خیزش اخیر نیز با خود رادیکالیسم قوی را بدون جنبش دانشجویی تزیین کرده و این خود می تواند زمینه مساعدی برای پیوند چپ با بدنه جنبش دانشجویی باشد. البته اگر چپ به وظایف خود بدرستی عمل کند.

■ جنبش دانشجویی بعنوان یک حرکت اجتماعی مشخص برای تأثیرگذاری بر جنبش اعتراضی عمومی و برای رسیدن به مطالبات مشخص دانشجویی ضروری است که بر یک سازمانیابی و تشکل مستقل متکی باشد. نظر شما در مورد ضرورت تشکل مستقل دانشجویی و بویژه همکاری جریان چپ و سوسیالیست در این راستا چیست؟ چه فاکتورهایی برای پیشروی در این عرصه سازمانیابی این جنبش ضروری هستند؟

□ می خواهم قبل از اینکه در مورد ضرورت تشکل یابی دانشجویان صحبت کنم بر مهمترین وظیفه سیاسی مان در شرایط کنونی انگشت گذارم. واقعیت این است که جنبش دانشجویی در ایران نقش ویژه و پیشتازی در تاریخ مبارزات مردم ایران ایفا کرده است. مهمترین ویژگی آن نقش اطلاع رسانی و آگاهی بخشی آن در کل جامعه بوده، به این معنا که در مقاطع مختلف توانسته بدرستی صف دوستان و دشمنان انقلاب را به مردم نشان دهد.

امروز که صف مبارزات قاتی شده و بخشی از حکومتگران هم خود را در صف مبارزات مردم جا داده اند، بسیار مهم است که جنبش دانشجویی مردم را نسبت به ماهیت، اهداف سیاسی و برنامه های این بخش که از قدرت رانده شده اند، جلب کند و نشان دهد که سیاستهایشان ربطی به منافع مردم ندارد. به نظر من این مهمترین وظیفه سیاسی است که برعهده جنبش دانشجویی است و وظیفه ای که تأثیر کیفی بر روشهای مبارزاتی و اشکال تشکیلاتی هم خواهد گذاشت. بدون شک بار اصلی این وظیفه بر دوش فعالین چپ دانشگاه است. اما اگر از برخی استثنائات بگذریم متأسفانه آنطور که باید و شاید ما شاهد ایفای نقش فعال و متشکل از جانب فعالین چپ نبوده ایم. این مسأله، هم ربط دارد به موقعیت کلی چپ دانشگاه - بطور مشخص ضربه ای که پس از 13 آذر 86 بر آن وارد آمد- و مهمتر از آن برخی تفکرات رایج غلط در میان آنها که مانع دخالتگری فعال شان می شود. درکهایی چون اینکه این مبارزات ربطی به مبارزه طبقه کارگر ندارد، یا اینکه هنوز طبقه کارگر وارد میدان نشده که ما دنبالش صف بکشیم. این تئوریها باعث فلج شدن ذهن و عمل بسیاری از فعالین چپ شده است؛ و باعث شده تا کنون مساعدترین فرصتها را برای تأثیر گذاری بر بسیاری از دختران و پسران جوان که بی باکانه مبارزه می کنند و دنبال راه رهایی می گردند را از دست بدهیم. به نظر همکاران جریانهای چپ و رادیکال بسیاری ضروریست اما قبل از آن نیاز به یک خانه تکانی جدی فکری است. هم در سیاست و هم در روشهای مبارزاتی؛ و هم روشن تر کردن افق و اهداف چپ در

سکوت و انتظار و خودداری فرامی خواند تا مبدا اساس نظام به خطر بیافتد.

هرچند در هفته های اخیر وضعیت با روزهای اول بسیار تفاوت دارد ولی باز هم هرچقدر آگاهی دانشجویان از آنچه که می گذرد بالاتر رود، تلاشهای بازوهای رهبری سبز در دانشگاهها برای تبدیل آنها به پشتوانه خودشان بی نتیجه خواهد ماند.

البته نباید فراموش کنیم که در این روزها که اعضای تحکیم هم مانند سایر رئیس ستادهای اصلاح طلب دستگیر و بی شرمانه شکنجه و حتی وادار به اعترافات دروغین تلویزیونی شده اند؛ ممکن است برخی از آنان فرمهای رزمنده تری به مطالبات سیاسی خود بدهند و در نتیجه توجه نیروهای رادیکال دانشجوی را به خود جلب کنند. اما واقعیت این است که در اهداف پایه ای شان هیچ تغییری رخ نداده، آشکارا سعی می کنند موسوی و کروبی را به عنوان رهبر جنبش اخیر جا بیاندازند.

در مورد موج سبز چند نکته مهم نیاز به تأکید دارد. وقتی در مورد افشای اهداف موج سبز می گویم منظورم این نیست که نباید مردم از شکافی که بین دو جناح بوجود آمده استفاده کنند. همانطور که دیدیم تا کنون از آن بخوبی استفاده شده و باید بشود اما بین استفاده از این شکاف با توهم داشتن نسبت به ماهیت و اهداف شان تفاوت اساسی است. بین گفته موسوی که می خواهد اعتماد مردم را به همین نظام جمهوری اسلامی باز گرداند با استفاده از شکاف فرق اساسی است. هر توهمی مرگبار است. همانطور که در بیانیه نشریه دانشجویی بدر به مناسبت سال تحصیلی جدید آمده: «هر گونه دنباله روی از موج سبز تحت هر شکل یا عنوان و بهانه ای نادرست است. تخریب آینده است. یک بار چنین دنباله وری توسط پدران و مادران ما در انقلاب 1357 صورت گرفت، در نتیجه نسلی فنا شد، جامعه ای به باد رفت. ما نباید آن اشتباه را تکرار کنیم.»

نکته دوم، درست است که گذشته این نیروها روشن است و مهم است که همه تاریخچه آنها را بدانند اما تمرکز افشاگری های ما باید روی نقش سیاسی کنونی و اهداف و برنامه های سیاسی کنونی که دارند باشد. اینکه آنها واقعاً خواهان چه نوع جامعه ای هستند؟ چه آینده ای را نوید می دهند؟ آیا دنبال تغییری هستند یا خیر؟ خودشان که می گویند جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر نه کمتر. پس چرا مردم باید به آنها دل ببندند؟

نکته سوم، باید حساب رهبران موج سبز و نیروهای سیاسی که آگاهانه دارند آنها را تقویت می کنند را از جوانانی که در مبارزه خود آلترناتیوی بجز سبز ندیده اند، جدا کرد. باید بین جوانانی که حتی با رهبری موج سبز میانه ای ندارند ولی تنها راه مبارزه و اتحاد مردم را باقی ماندن در صفوف سبز می بینند، با نیروهای هدفدار و طرفدار حفظ نظام موجود فرق گذاشت. بسیاری از آنها به غلط در آن صف قرار گرفته اند. بخش زیادی از آنها نیروی مستعدی برای جذب افکار و ایده های انقلابی و چپ هستند و نباید به این امر بی توجهی کرد. فعالین چپ باید آگاه گری کنند و با توهومات این طیف از دانشجویان مبارزه اصولی و علمی کنند و این مبارزه را به یک سطح گسترده عمق دهند.

خلاصه کنم اگر فعالین چپ در محور تحولات سیاسی اخیر قرار نگیرند یک فرصت تاریخی بزرگ از کف می رود. اگر بخش چپ دانشجویی به وظایف خود بدرستی عمل کند دورنمای درخشانی پیش روی جنبش دانشجویی و همینطور مردم ایران قرار خواهد گرفت. چپ تاریخاً نشان داده که در شرایط خیزش و اوضاع رادیکال می تواند سرعت پایه بگیرد و رشد کند. 18 تیر و خرداد 82 از نمونه های برجسته آن است. نباید به دخالتگری آگاهانه خود کم توجه باشیم. در دورانی قرار داریم که مدام با اخبار مبارزات و اعتراضات روبرو هستیم و بسیار مهم است که آمادگی نظری و عملی مان و توان تأثیرگذاری مان بر جنبش را بالا ببریم. ■

جامعه با توجه به تجارب بزرگی که در سطح ملی و بین المللی از سر گذرانده است. در غیر اینصورت ما با مدل هایی روبرو خواهیم شد که در آنان شکست را تجربه کرده ایم و بارها تکرار شده اند.

در زمینه متشکل شدن هم اگر مثل هر زمینه ای به مسائل و اوضاع سیاسی کشور در ابعاد بزرگ نگاه نکنیم و در پرتو اتفاقات بزرگ آنرا بررسی نکنیم، امکان سازماندهی موفق را بدست نخواهیم آورد. شاید بهتر باشد که بگوییم که در اوضاع کنونی اول باید سر چه چیزهای به مبارزه دامن بزنیم. بالاخره عموماً انسانها اول مبارزه می کنند بعد متشکل می شوند. من فکر می کنم جدا از پیگیری بر خواستها و مطالباتی مهم و همیشگی چون رفع تبعیض جنسیتی در دانشگاهها و ایجاد تشکل مستقل دختران دانشجوی، آزادیهای سیاسی و تشکل و بیان و آزادی آکادمیک و فعالیتهای فوق برنامه و همچنین دفاع از جنبشهای اجتماعی دیگر که تا کنون چپ مدافع آن بود، باید روی خواستهای مشخصی چون مجازات آمرین و عاملین جنایت کوی دانشگاه تأکید مشخص بگذاریم. فعالیتهای مشخصی را حول آن سازمان دهیم. کمیته های همبستگی با خانواده های شهدای خیزش اخیر بوجود آوریم. پُلی بین آنها با خانواده های جانباختگان دهه شصت شویم. در سطح وسیع جنایات و تجاوزات و شکنجه های رژیم را افشا کنیم. فعالیتهای خاصی را برای درهم شکستن طرحهای رژیم سازمان دهیم. بنظرم اگر در شرایط کنونی نیروهای چپ دانشگاه سراغ چنین فعالیتهایی نروند، دچار عقبگردی جدی خواهند شد. رژیم می خواهد هر طور شده دانشگاه را سرکوب کند یا به سکوت بکشاند و حتی شاید تعطیل کند باید مانع این طرحها شویم و با توجه به شرایط و رشد جنبش، دانشگاه را به مرکزی برای سازماندهی مبارزات توده ای گسترده بدل کنیم.

با این نوع عملکرد نه تنها فعالین چپ جنبش دانشجویی می توانند پایه دانشجویی خود را گسترش دهند بلکه اتحاد عمل نیز بین خود بوجود می آورند و نیروهای رادیکال دانشجوی را با خود همراه سازند.

■ جریان اصلاح طلب، چه آن بخش که هنوز درون نظام است و چه آن بخشی که در اپوزیسیون هست، با کمک تشکلات و امکانات وسیعی که در اختیار داشته است و با کمک تلویزیونها و مطبوعات دولتهای غربی تلاش می کنند که تمام جنبش اعتراضی اخیر مردم معترض ایران را حرکتی برای اصلاح جمهوری اسلامی در چهارچوب قانون اساسی جلوه دهند. نظر شما در مورد اصلاح طلبان چیست؟ نقش آنها را در جنبش دانشجویی چگونه ارزیابی می کنید و گسترش و تعمیق مبارزات مردم را در گرو چه فاکتورهایی می دانید؟

□ نکاتی که در مورد اصلاح طلبان و چگونگی طرحشان و خواسته های شان گفتید کاملاً درست است. همانطور که گفتم مهم است که جنبش دانشجویی در این زمینه فعالیت آگاهگرانه وسیعی را در سطح دانشگاهها و کل جامعه سازمان دهد.

اصلاح طلبان هم در پراتیک گذشته نه چندان دورشان و هم در بیانیه ها و عملکرد فعلی شان نشان داده اند که نه می خواهند و نه توان آنها دارند که از محدوده قانون اساسی و جمهوری اسلامی فراتر روند. چه وعده های قبل از انتخاباتشان و چه ادعاهایی که در حال حاضر دارند هیچکدام گامی در جهت آزادی مردم و جوانان نیست و نسخه کمی و فقط کمی نرم شده جمهوری اسلامی است. جامعه ای که جوانان و دانشجویان و تمام اقشار زحمتکش و تحت فشار ما می خواهند بسیار متفاوت است از این چیزی که گفته می شود. در شرایطی که جناح سرکوبگر به هر طریقی مردم را سرکوب می کند و برای دانشگاهها هم تدارک نیروی ضربت ویژه را می بیند، جریان سبز هم جوانان را تنها به

## خطاب به مولای سبز پوش!

### برناک جوان

داشتیم روی اینترنت تکه تکه هایی از برنامه های کودک، سریال های خاطره انگیز دوران کودکی؛ اوشین و دیدنیها و ... را می دیدیم که بیانیه سیزدهم را هم نوشتید. آقای موسوی هنوز در فکر نکات مهم بیانیه یازدهم شما بودم که بعدی را زود منتشر کردید. معلومه اینروزها سرتان شلوغ تر از چندماه گذشته شده است! خب تعجیبی ندارد، قبلاً نطق های انتخاباتی بود و پیام های کلی؛ ولی حالا برنامه هایبان را باید اعلام کنید، آینده را ترسیم کنید، آلترناتیوتان را جابیاندازید، با آیات عظام نامه نگاری کنید و ... قطعاً سرتان شلوغ تر خواهد شد.

وقتی این تصادف مشاهده برنامه های تلویزیون و بیانیه های شما را داشتیم پشت سر می گذاشتیم، صفحه ای مانند اتاق فرمان تلویزیون و به وسعت تمام دوران کودکی ام در ذهنم روشن شد و روزها و شبهای آن دوران را یادآوری کرد. روزهایی که امام شما هم زنده بود و هنوز هزاران انسان آزادیخواه هم زنده بودند. روزهایی که جنگ بود و بمباران و دویدن به سنگرهای نیمه ساخته، روزهایی که اصلاً فرصتی برای تفکر به رویدادها نبود پس که با سرعت طی شدند، روزهایی که شما یکی از سکانداران کشتی دولت جمهوری اسلامی بودید.

آری در این صفحه تصاویر متعددی در حال نمایش بودند. دادگاههای تفتیش عقاید و اعترافات تلویزیونی زندانیان سیاسی اوایل دهه 60 بود و اعلام روزمره احکام اعدام و تیرباران زندانیان در روزنامه ها و رادیو، دویدن مادران و پدران پیر برای دریافت اجساد جانباختگانشان که هیچوقت تحویل داده نشدند و ما بچه ها بهمراه آنها برای جستن نشانه ای به گورستانها می رفتیم. چقدر این صحنه آشناست. صحنه هایی که امروز نیز شاهد تکرارشان هستیم. صحنه هایی که ظاهراً دل شما را هم به درد آورد و شما را به اعتراض واداشت. تا بدان حد که در بیانیه یازدهم خود این «دادگاهها را نمایشی و فاقد پشتوانه حقوقی و شرعی» خواندید و در بند پنجم برنامه تان خواهان «اعمال اصل 168 قانون اساسی در خصوص تعریف جرم سیاسی و رسیدگی به جرایم سیاسی با حضور هیئت منصفه» شدید. ولی هر چه که به ذهنم فشار می آورم تصویری از هیئت منصفه در زمان صدرات شما به خاطر نمی آید. غیر از فرامین چند بندی امام علیه مخالفین و دگر اندیشان چیزی به خاطر نمی آید. فرماینی که شما تمام تلاش خود را برای عملی کردنش بکار بردید. و حاصلش ظهور خاورانها در گوشه و کنار کشور بود. سعی می کنم باور کنم که این حرفهای شما وعده توخالی نیست و شاید راست بگویید. دنبال محکی می گردم. سراغ متن کامل اصل 168 قانون اساسی می روم. « رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری صورت میگیرد. نحوه انتخاب، شرایط، اختیارات هیأت منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون بر اساس موازین اسلامی معین می کند.» از اینکه با واقعیت تلخی روبرو می شوم جا می خورم. می بینیم شما کلمات قانون بر اساس موازین اسلامی را حذف کردید. یعنی همان اساس و موازینی که تا کنون توجیه گر تمامی جنایات در این نظام بوده اند. این موازین اسلامی می تواند بصورت هیأت منصفه هایی مثل هیأت های سه نفره - بخوانید کمیسیون مرگ - در بیدادگاههای سال 67 تعریف شود یا افراد مومنی مثل خلخالی جلا در سال 58 در کردستان.

با وجود این سعی می کنید ما را قانع کنید که «قانون اساسی ما (یعنی قانون اساسی شما) پر از ظرفیتهایی است که هنوز به فعلیت نرسیده اند.» البته تا کنون به ما نگفتید که چرا شما از این

ظرفیتهای این قانون را در زندگی روزمره مان دیدیم و چشیدیم. قانون اساسی که در بند بند آن همه چیز آزاد است بشرطی که محل اسلام، موازین اسلامی و چارچوب اسلام و اخلاقیات اسلامی نباشد. مانند اصل 27 که می گوید: «تشکیل اجتماعات و راهپیماییها، بدون حمل سلاح، به شرط آن که محل به مبانی اسلام نباشد آزاد است.»

تمام مصادیق مشروط کننده قانون اساسی همانهایی هستند که پدران و مادران و جوانان بسیاری بخاطر اجرای آنها جان باختند. مردم نتایج کتابچه قانون اساسی با هزار تبصره دینی را در دوره شما دیده اند. در دورانی که گلوله و آتش بود؛ تعقیب و گریز بود و خاوران ها بود. امروز هم که عده ای از این همه دموکراسی در کلام شما دلشاد شده اند بهتر است یادی از تجربه تاریخی خود و شما کنند. ما که نه به آنها بدهکاریم نه آنقدر تجربه داریم که این بازیها را دنبال کنیم ولی اینرا خوب می دانیم که قتل عام های همان سالهای اول دوران صدرات شما تا سال برکناری یا اتمام مأموریتتان بدون حضور و نظر و شراکت شما در کردستان، ترکمن صحرا، شمال و جنوب ایران و ... امکان نداشته است. این تصویر برای بسیاری از جوانان تداعی کننده تضادی حل نشدنی با حرفهای امروز شماست.

با تکیه بر همان ظرفیتهای قانون اساسی که مدنظر شماست، مردم را سرکوب کردند و کشور را به تباهی کشاندند. این خوب است که شما از ظرفیتهای مردمی نظامتان سخن گفته اید ولی بهتر بود منظورتان را از مردم نیز روشن تر بیان کنید. شاید منظورتان همان انسانهای مکتبی قانون اساسی تان است که در تابستان داغ 58 روزه گرفتند و هزاران نفر از مردم مبارز کردستان را بخاک و خون کشیدند؟ شاید هم منظورتان همان انسانهایی ست که پای بندی شان به اسلام ناب محمدی در طول این 30 سال تنها دلیلشان برای سلاخی ما جوانان و دانشجویان بوده است؟ شاید اشتباه کنم اما خوب می دانم که منظورتان از مردم، ما جوانانی که ساختارشکن و شورشی هستیم و با بهانه و بی بهانه از موازین اسلامی عدول می کنیم و قانون اساسی تان را در عمل بزیر می کشیم، نیست!

سرم را تکان می دهم تا بخود آیم. حرکت تصویر دیگری به سرعت ذهنم را تسخیر می کند. خاک است و آفتاب و باد. انگار بیابان است ولی چرا پُر از آدم های رنج کشیده و بخصوص زنان با چادر مشکی است؟ برجستگی هایی روی خاک مشخص است. آری یکی از خاوران هاست که اینگونه از مادران داغدار مملو است. روی زمینه این تصویر نوشته هایی در حال گذر هستند. حکمی است با متن دستنویس. آهان واضح تر شد. فرمان تاریخی امام تان است برای قتل عام هزاران انسان آزاد و آرمان گرا. آنچنان که یادم هست این حکم اینقدر طولانی نبود ولی این نوشته تمامی ندارد. به ذهنم نزدیک تر می شوم. فزازهایی از بیانیه یازدهم شما را می بینم آنجائیکه می گوید: «مظلوم تر از انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی و قانون اساسی خود اسلام است.» مردم سی سال کارنامه اسلام را دیده اند، هشت سال صدرات شما را هم دیده اند که با چه پشتکاری مشغول پیاده کردن اسلام ناب محمدی بوده اید. که در آن کرور کرور انسان را تحت عنوان مرتد، منافق، مفسد و کافر به دیار عدم می فرستادید. حال دوباره مردم را فرا می خوانید که به معنویت آن دوران اولیه جمهوری اسلامی باز گردند. از صراحت تان خوشم آمد وقتی گفتید که: «ما در راهی که خداوند پیش رویمان قرار داده است از نماد "سبز" استفاده کرده ایم تا پرچم دلبستگی نسبت به اسلامی باشد که اهل بیت پیامبر(ع) آموزگاران آن بوده اند.» با اینکار آب پاکی روی دست همه کسانی ریختید که در خیالات و اوهاشان از نماد "سبز" برداشتهای دیگری کرده بودند.



راست گفتید؛ زمانی که در نامه تان خطاب به آیت الله منتظری نوشتید که اگر «احساس خطر برای اصل کشور و اصل نظام نمی کردم» قدم جلو نمی گذاشتید. تا مانع آن شوید که بقول شما حرکت مردم «با شکلی کور و در حالی که به هیچ یک از دلیستگان نظام اعتماد نداشت آغاز می شد.» البته فراموش کردید از محبت و الفت اسلامی که شما بر سر خود منتظری آوردید یادی کنید و عنری بخواهید. ولی از ایشان خواستید که در مهار مردم یاری تان دهد. تا دوباره جامعه به اسلام ناب محمدی(ص)، - بقول خودتان: «این دین



ما جوانان واقعاً خواهان بازگشتن اعتماد و آرامش به فضای جامعه از آن نوعی که شما خواهانش هستید، نیستیم. ما آن خفقان 30 ساله را بهر شکل ممکن می خواهیم درهم بشکنیم و برای اینکار از هر اقدام رادیکال و هدمندی حمایت و استقبال می کنیم. ما هم مثل شما خواسته مان روشن است. ما جمهوری اسلامی را در هیچ شکل و شمابلی نمی خواهیم. نه یک کلمه بیشتر نه یک کلمه کمتر. ما احیای هویت اخلاق دو رویانه نظام اسلامی را

نمی خواهیم. ما زیر و رو شدن این جامعه را می خواهیم. آن چیزی که ما می خواهیم حقوقی نیست که در قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی برای انسان در نظر گرفته شده است. قانون اساسی شما و نظامتان بر سرکوب از نوع میلیتاریزه و مذهبی استوار است. اما شما فقط سهم جناح خود را می خواهید دغدغه اصلی تان در آخرین بند خواسته هایی که در بیانیه یازدهم جلو گذاشته اید منعکس است: «**منع مداخله نظامیان در امور سیاسی و جلوگیری از دخالت نیروهای مسلح در فعالیتهای اقتصادی**» فراموش کرده اید که خود شما خالق این نظامیان مخوف بودید و فراموش کرده اید که برای مردم فرق چندانی بین دولت میلیتاریزه شما که کنترل 80 درصد اقتصاد کشور را در دست داشت با نظامیانی که این کنترل را مستقیماً در دست خود گرفته اند ندارد. به جز اینکه سهم هر جناح چه میزان است. دغدغه تان در مورد اصلاح و ترمیم قانون انتخابات نیز ربطی به استیفای حقوق پایمال شده مردم ندارد فقط بیان سهم خواهی جناح خودتان است. حقوق مردم سی سال پیش از همان زمان تصویب قانون اساسی نظام تان پایمال شده بود.

شما خواستار تشکیل گروه حقیقت یاب شده اید. آقای موسوی اینرا بدانید که مردم خوب فهمیده اند که تشکیل هیچ گروه حقیقت یابی در سیستم اسلامی شما و نظامتان بدون حضور یک مرتجع مذهبی امکان ندارد و امثال آنرا ما در کمیته های انضباطی دانشگاهها و حراست ادارات و کوی دانشگاه توسط دولت آقای خاتمی بارها دیده ایم و تجربه کرده ایم. در تجربه کوی دانشگاه که به سن و سال ما هم می رسد دیدیم که این "حقیقت یابان" در معرفی و مجازات عاملان و آمران حمله به دانشجویان چه کرده اند چه کسی را مقصر شمرده اند. حالا شما که کامیابی هر دو جناح را می خواهید خواستار: «**شناسایی و مجازات عاملان و آمران فجایی که در حوادث پس از انتخابات بر علیه مردم صورت گرفته است در تمامی نهادهای نظامی، انتظامی و رسانه ای**» شده اید. با این بند تان اصل ماجرا یعنی آمرین سیاسی را می پوشانید تا مبدا که هر م قدرت آسیبی ببیند. تازه معلوم نیست چرا باید آمرین و عاملین جنایات سی ساله شناسایی و مجازات نشوند؟ و آنرا محدود به حوادث اخیر می کنید؟

در بیانیه تان صحبت از شکل دهی به شبکه های اجتماعی و جامعه مدنی کرده اید. ما را دوباره یاد وعده های خوش آقای خاتمی مبنی بر استقرار جامعه مدنی انداخته اید که البته خیلی زود ما را به مدینه النبی دوران پیامبر اسلام رجوع داد و فهمیدیم ماجرا از چه قرار است. و جامعه مدنی او هم مثل همه چیزهای دیگر دوم خردادیها جعلی بود. دیدیم شما در نامه تان به آیت الله منتظری یک جورهایی می خواهید پشتوانه شرعی برای شکل دادن این شبکه های اجتماعی فراهم کنید. به همین خاطر به رساله "مرحوم ملا محسن فیض کاشانی" رجوع داده اید. مجبور شدم به کتابهای تاریخی رجوع کنم تا بفهمم که "ملا محسن فیض کاشانی"

غریب- بازگردید.» یعنی دین و آئین هزار و چهار صد سال پیش که در هم آمیزی اش با حکومت و اجرای قوانین منبعث از آن کافی بود که جامعه ای به قهقرا رود.

حال برای اینکه این بی اعتقادی مردم به معنویت حکومت اسلامی را چاره کنید نعل وارونه می زنید. و در بیانیه های تان تلاش و شورش مردم را نتیجه ایمان آنها اعلام کنید. در حالیکه ما جوانان و دیگرانی که در ماههای گذشته خون دادیم و فریاد زدیم و امروز در دانشگاهها خواب و آرام را از حکومت اسلامی گرفته ایم، شورشی هستیم و حلمان از قانون اساسی تان، جامعه تان، اسلامتان و کل نظام تان بهم می خورد. ما نیاز داریم، طرح می ریزیم و متشکل می شویم برای تخطی از قانونی که شما از آن دم می زنید. برای تخریب هر آنچه پوسیده و کهنه است.

شما در بیانیه یازدهم خود در مورد راه سبز امید می گوید: «**ما برای اشاره به جنبشی که آغاز کرده ایم از عنوان «راه» استفاده می کنیم تا توفیق هایی که در هر مرحله به دست می آوریم پایان کار ندانیم و همواره نگاه به کمالی برتر بدوزیم. علاوه بر آن ما در این مسیر چشم به جاده هایی داریم که هدایت الهی پیش پایمان قرار می دهد. ما می اندیشیم و تدبیر می کنیم، اما ایمان داریم که در عمل، تنها راه هایی که او برایمان می گشاید از خود کارسازی نشان می دهند.**» به عنوان یک دانشجویی که با علم و دانش سر و کار دارم نمی فهمم این چه راهی است که مسیر و هدفش را کسی جلوی رویمان قرار می دهد که وجود خارجی ندارد. چرا باید باور کنم که تنها راهی که خدا برایمان می گشاید از خود کارسازی نشان دهد. مگر تا اینجا راه که آمدیم به جز تکیه به دانش، تلاش و مبارزه خودمان میسر بود. این چه خدایی است که از یکسو برای ما راه می گشاید و تنها راههایی که او می گشاید کارساز است از سوی دیگر نیازمند تدبیر و اندیشه ماست.

ما را سر کار نگذارید آقای موسوی! بهتر است رک بگوئید این راه را من جلوی شما قرار داده ام. فعلاً هم هدفم را رک به شما نمی گویم. سعی می کنم ببینم اوضاع به کدام سو می چرخد، شما تا کجا پیش می روید تا بر مبنای آن رابطه خودم با جنبش شما و کودتاچیان حاکم را تنظیم کنم. یعنی همان کسانی که به قول بیابنه سیزدهم تان «مرگ شما را خواستارند» ولی شما «آن چهره ها را دوست» دارید و دنبال این هستید که «که همه باید با هم کامیاب شویم، اگر چه برخی مرده این کامیابی را دیرتر درک کنند.» این چه کامیابی است که خدا و شما برای ما ترسیم کرده اید که باید ستمگر و ستم دیده، متجاوز و مورد تجاوز قرار گرفته را با هم کامیاب کند.

شما در بیانیه یازدهم خود می پرسید: «**به راستی چه باید کرد؟ در پاسخ به این پرسش نخستین قدم آن است که بدانیم چه باید بخواهیم تا بهترین و بیشترین را خواسته باشیم.**» تا اینجا پیش را با هم موافق هستیم آقای موسوی ولی خیلی زود راهمان از هم جدا می شود.

## کالبد شکافی یک دروغ!

### افشین کوشا

چندی پیش آقای محسن مخملباف داستان کوتاه قدیمی خود را به نام «جراحی روح» با مقدمه ای در سایتهای اینترنتی منتشر کرده است. (در مورد محتوی این داستان به نقد «جراحی روح یا جراحی حقیقت؟» در همین شماره بذر رجوع کنید.)

مخملباف در مقدمه خود مدعی شد که این قصه را در اعتراض به کشتار سال 67 نگاشته است. او انتشار قصه اش را با افشاگریهای آیت الله منتظری در یک ردیف قرار می دهد. او در مقدمه این قصه می نویسد: «در همان زمان من نیز کوشیدم در اعتراض به این کشتار با نوشتن جراحی روح شرایط روحی زندانیان سیاسی تحت شکنجه را در قالب این قصه توضیح دهم. (به شکلی که در آن زمان امکان چاپ داشته باشد.) این قصه در همان سال 67 در مجله سروش چاپ شد و بعد بارها در مجموعه های مختلف تجدید چاپ شد.»

مخملباف آشکارا دروغ می گوید. این داستان ربطی به کشتار سال 67 ندارد نه به لحاظ مضمون نه به لحاظ زمان انتشار. مخملباف این قصه را در سال 1366 نگاشته است. خوانندگان می توانند به تارنمای اینترنتی «شورای گسترش زبان و ادب فارسی» \* رجوع کنند و زمان واقعی نگارش این داستان را که خود نویسنده در انتهای آن ذکر کرده «تهران - 66» دریابند. زمان انتشار واقعی این قصه یعنی «تهران - 66» به اندازه کافی افشاگر است. اما پرسش اینست چرا مخملباف دروغ می گوید؟

او دروغ می بافت و سند می سازد تا پرونده مبارزاتی برای خود جور کند و بدینگونه بر نقش مستقیم و غیر مستقیمی که شخصاً در سرکوبگریهای نظام اسلامی داشته پرده کشد.

مخملباف همچون دیگر اصلاح طلبان در بد مخمصه ای گیر کرده است. تمامی اصلاح طلبان حکومتی از یکسو سعی می کنند از طریق مخالفت با جنایات کنونی جمهوری اسلامی چهره نمایی کنند و از سوی دیگر قادر نیستند این واقعیت بزرگ را که خودشان در اغلب این جنایتها شریک بوده اند پنهان کنند. بهمین خاطر به دروغ و پرونده سازیهای مخملباف گونه روی می آورند تا خود را مقبول جوانانی قرار دهند که چندان از گذشته واقعی آنان با خبر نیستند. جوانانی که نمی دانند که اغلب رهبران موج سبز خود از بانیان اصلی نهادهای سرکوب در جمهوری اسلامی بوده اند.

اما مخملباف به عنوان یک هنرمند نیز در مورد تأثیر محتوی این قصه دروغ می گوید. قاعدتاً قصه ای که در مخالفت با کشتار 67 نگاشته شده باید به نوعی همدردی با قربانیان را دامن زند. مرهمی باشد بر زخم. اما واقعیت اینست که این قصه نمکی بود بر زخم بازماندگان کشتار 67. ابزاری بود برای اعمال بیشتر شکنجه روحی به بازماندگان آن کشتار بزرگ. \*\*

البته از مخملباف که خود مدت طولانی فعالیت اش شستشوی مغزی و تواب پروری در زندان بود بعید است که به بازماندگان این قتل عام بزرگ رجوع کند و احساس شان را پس از خواندن قصه «جراحی روح» جویا شود. یا حتی نیم نگاهی به مقالات، کتابها، اسناد و تحقیقاتی که در این زمینه تا کنون منتشر شده اندازد تا نقش و جایگاه واقعی قصه خود را دریابد و با تأثیرات واقعی آن رو در رو شود.

مخملباف در مقدمه خود می نویسد: «حالا که دوباره پروژه اعتراف گیری از زندانیان سیاسی به اوج غم انگیز خود رسیده

کیست. فهمیدم که او یکی از نظریه پردازان درهم آمیزی دین و دولت در عصر ظهور شیعه صفوی - در دوران شاه عباس دوم - بوده است. خدا را شکر کردم؟! دیدم از آقای خاتمی هزار سال جلوتر افتادید! حداقل ما را به الگوی جامعه مدنی 1400 سال پیش رجوع نمی دهید. به رساله «تکالیف شرعی و محبت و الفت اجتماعی» ملا محسن فیض کاشانی که 400 سال پیش نوشته شده رجوع می دهید.

یک بار مزه «محبت و الفت اجتماعی» این قبیل شبکه ها را در قالب هیتهای عزاداری و مساجد و انجمنها و شوراهای اسلامی چشیده ایم. همان شبکه هایی که کارشان سرکوب شبکه های واقعی مردمی بود. شبکه های مردمی که ممنوع الکلام و کافر و مرتد و منافق و محارب خواندیشان. در کارخانه ها، مدارس و دانشگاهها قلع و قمعشان کردید، در خاوران ها بطور جمعی دفنشان کردید، اجسادشان را در بیابانها رها کردید. حاصلش دریای خون دهه 60 بود.

آقای موسوی من و هم نسلانم در این دریای سرخ بدنیا آمده و پا گرفتیم. جمهوری اسلامی با طرح های رنگارنگ در مدارس، دبیرستانها و دانشگاهها خواست بر این تاریخ پرده افکند. اما موفق نشد. ما همان نسلی هستیم که در 18 تیر با فریادهای یا زهرا از پشت بامها به پایین پرتاب شدیم. این از مراحل نظامی بود که شما بنیانگذارش بودید. یک اتفاق نادر از سوی یک عده چماقدار نبود. فقط یک سکانس از سریال تاریخی سی ساله بنام «مواجهه استبداد و جمهوری اسلامی با آخرین سنگر آزادی» بود. سکانس دیگرش در دوران شما اتفاق افتاد زمانی که اوباشان حزب الهی - که اکثر بعداً به روشنفکران دوم خردادی بدل شدند - به خوابگاهها و کلاسهای دانشگاه برای تارومار دانشجویان چپ یورش آوردند و تحت فرمان امثال شما انقلاب فرهنگی را سازمان دادند. سکانس دیگرش که امروز شما برایش دل می سوزانید حمله جناح رقیب شما به خوابگاه کوی دانشگاه در شب اعلام نتایج انتخابات بود. آقای موسوی چرا وانمود می کنید که این سکانسها ربطی به هم ندارند و هنوز آینده ای را نوید مان می دهید که تکرار گذشته است. ما آن گذشته را خوب به یاد داریم. دوران خمینی و تلوویزیونی با دو فرستنده که یا اخبار جنگ بود یا بخش آهنگهای درخواستی نظام توسط نوحه خوانان یا ساعتها سخنرانیهای ایدئولوژیک رهبر و سایر مقامات و خود شما برای توجیه اعدام ها و سرکوبها و بی حقوقی مردم و سازش ها و بند و بستها با قدرتهای بزرگ. واقعاً یادمان نمی رود آن رسانه های رنگارنگ تان چه بودند. ما عادت داشتیم که برای هر نوا و صدا و برگی غیر از آنها، دائماً بما بگویند هیس به کسی نباید بگویی. یعنی ما اجباراً دوبار باید دروغ می شنیدیم و می گفتیم. یکی از جانب قدرت دولتی که به ما دستور می داد و یکی از جانب سرکوب شدگان توسط شما که به این کار مجبور می شدند. می فهمیدیم که یواشکی باید زندگی واقعی را بفهمیم و فهمیدیم و باید هنوز هم بیشتر بفهمیم. و حقایق را آشکار و فراگیر کنیم. چشمانتان را باز کنید! آری ما همان کسانی هستیم که به امثال احمدی نژاد نشان دادیم که چه کسانی خس و خاشاک هستند. ما را دست کم نگیرید. ما باز سنگر خواهیم ساخت و خیابانها را خواهیم بست. ما باز هم شعارنویسی می کنیم. با رنگ خون رگهایمان ولی نه با تکبیر و دعا. ما شعارهای خود را سر خواهیم داد. شعار همبستگی و راه تغییر واقعی و اساسی را. باور کنید افق های ما متفاوت است. ما در همبستگی با یکدیگر با دست خالی ستاد می سازیم. نه کمک اهل بیت شما را می خواهیم و نه راه سبز امید شما را. راه شما راه جهل و خرافه و بندگی دوباره است. راه ما راه رسیدن به آزادی است. راهی که هیچ همخوانی با آینده ای که شما در بیانیه هایان ترسیم می کنید ندارد. ■

کارهایی چون "توبه نصوح" (1361)، "دو چشم بی سو" (1363)، "استعاده" (1363) که بر اساس آیات قرآن و بحارالانوار مجلسی و استعاده آیت الله دستغیب تدوین شده و "بایکوت" (1365). کارهایی که با روی کار آمدن جمهوری اسلامی و به پشتوانه کمکهای دولتی، یکی پس از دیگری ساخته می شود و بروی پرده می آید. فیلمهایی که بقول سودابه اردوان "با زبان هنری" گروهها را محکوم می کرد و مظلومیت جمهوری اسلامی را برای جوانان و نوجوانان در زندان بیان می کرد. "جراحی روح" به گمان من نقطه اوج اندیشه ی مکتبی هنرمند حزب الهی هم هست: تخطئه هرگونه شورشگری و مبارزه جویی علیه نظم موجود. و چه بسا، نقطه پایان یک دوره، و آغاز یک دوره دیگر در کارهای مخملباف.

به هر روی، مخملباف حزب الهی و عزیز کرده حکومت، مخملبافی که تماشای فیلمهایش در حسینیه زندان اجباری بود، و کارگردانی تواب پسند بود. دگراندیشان زندان زنان، او را نمی پسندیدند، یکی از گردانندگان بساط شستشوی مغزی و تلقین ایدئولوژی زندان می انگاشتندش و دستیار زندانبان. اینها آنگاه که در "بندهای درواز" می زیستند و اجازه تماشای "سیمای جمهوری اسلامی" را می یافتند، تماشاگر مشتاق سریالهای تاریخی می شدند. فیلمهایی چون سرگذشت ابوعلی سینا و سرداران که هر از چندی به نمایش در می آمد. چون دگراندیشان بیرون از زندان، هر فیلم دیدنی ی دیگر تلویزیون را هم به تماشا می نشستند. نام این فیلمها را ندارم و بدنبالش هم نبودم. اما باید بگویم که تنها دوتن، نامی از اینگونه فیلمها آورده اند. بیشتر 25 نفری که به پرسشهایم پاسخ داده اند، تنها به فیلمهای محسن مخملباف اشاره کرده اند و اثر منفی آن فیلمها بر روحیه ها.

به یکباره، در بازخوانی ی پرسشنامه ها درمی یابم در سالهای 63-1360 - سالهایی که کارخانه تواب سازی زندانهای جمهوری اسلامی با تمام ظرفیت سرگرم به کار بود- هیچ یک از وسایل تزییق عقیده و تلقین ایدئولوژی اسلامی به اندازه فیلمهای مخملباف موجب آزار روحی زنان زندانی سیاسی نشد. شاید خاصیت وسایل دیداری - شنیداری است که درصد بسیار بالایی از زندانیان پیشین، نام و مضمون فیلمهای مخملباف را بیاد دارند و از "درس {های} ایدئولوژی اسلامی" چیزی بیاد ندارند؛ حتی نام بسیاری از مدرسین این کلاسها را! تک و توکی به عبدالکریم سروش اشاره کرده اند... ■

است، نشر دوباره جراحی روح را به سعید حجاریان، مصطفی تاج زاده، بهزاد نبوی و دیگر زندانیان سیاسی زیر شکنجه ایران تقدیم می کنم.»

«اوج غم انگیز»؟! چه جالب! خوب بود آقای مخملباف اشاره ای به «شروع غم انگیز» این فرآیند نیز می کرد. «شروعی» که توسط افرادی چون خود وی و کسانی که امروزه داستانش را به آنها تقدیم کرده کلید خورده است.

ظرفه روی مخملباف از رودرو شدن با این حقیقت تاریخی و ماستمالی کردن آن نشانه ای است از جایگاه کنونی وی. یعنی سخنگوی جریان سیاسی که هدفش "جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر نه یک کلمه کمتر!" می باشد. ■

\* www.persian-language.org

\*\* به تحقیق ارزشمندی که آقای ناصر مهاجر در جلد دوم کتاب زندان - نشر نقطه سال 1380 صورت داده رجوع کنید. بخشهایی از آن تحقیق در همین شماره نشریه بذر تجدید چاپ شده است.



## نقش آثار هنری مخملباف در زندانهای دهه 60

برگرفته از مقاله مطالعه در زندان زنان  
جمهوری اسلامی (67 - 1360)  
اثر ناصر مهاجر

درج شده در جلد دوم کتاب زندان  
نشر نقطه 1380 - آمریکا

گویا دو سه زمان ایرانی هم در کتابخانه گوهردشت بود که نامشان به درستی دانسته نیست؛ جز "باغ بلور" و "حوض سلطون" محسن مخملباف. این دو کتاب در قزل حصار و اوین هم حضوری آشکار داشتند و میان توابها مطرح بودند؛ همچون فیلمهای مخملباف و خود مخملباف. دانسته بود که او با زندان همکاری هایی دارد و با بوجود آمدن "بخش فرهنگی" در سال 1364 در بند 4 واحد 3 قزل حصار، برای توابها کلاس قصه نویسی گذاشته است که فرآورده اش به شکل مجموعه داستانی در "کتابفروشی های مذهبی" تهران عرضه می شود. اما ناگفته مانده بود که:

(1) مخملباف، توابهای دست به قلم را به خانه "شهدا" و "جانپازها" می برد تا سوژه نوشتن پیدا کنند؛ و  
(2) او تشویق کننده و راهنمای آنهاست در نوشتن برای "پیام تواب" و "پیوستن به هیأت تحریریه این نشریه". با چنین کردار و با چنان کارنامه ای، او در میان زندانیان دگراندیش اعتباری نداشت و همچون دیگر مدرسین "درس {های} ایدئولوژی اسلامی" به کارهایش اعتنای چندانی نمی شد. "جراحی روحی" اش که در وانفسای "کشتار بزرگ"، به زندان آمد، او را بصورت یکی از فرومایه ترین هنرمندان حزب الهی نمایاند. "آخرین داستان مخملباف" - عنوان روی جلد مجله سروش 21 آبان 1367 - که بُن مایه اش قدرت مطلق زندانبان و ضعف مطلق زندانی است، بیش از پیش به "رعب و وحشت عمومی" دامن زد.  
پیداست که "جراحی روح" کامل کننده ی کارهای سینمایی مخملباف است در زمینه مبارزه با گروهها و اندیشه های چپگرا.

### از انتشارات بذر:



ع ویژه نامه سی امین سالگرد حمله سراسری رژیم به کردستان - مرداد 1388

در این آدرس ببینید: <http://bazr1384.blogfa.com/post-98.aspx>

## جراحی روح یا جراحی حقیقت؟



باربد کیوان

زندگی محسن مخملباف دو بار با مقوله زندان رقم خورده است. بار اول، در جوانی وقتی که می خواست پاسبانی را خلع سلاح کند، دستگیر شد و به زندان شاه افتاد. در آن زمان، افکار مرتجعانه اسلامی داشت و به قول خودش از آن بچه مسلمانها بود که موقع عبور از مقابل سینماها، رویش را بر می گرداند مبادا شیطان به جلدش برود و گناهی مرتکب شود. بار دوم اما، ماجرا کاملاً متفاوت بود. جمهوری اسلامی مورد نظر مخملباف بر سر کار آمده بود و برای تحکیم خود، دست به سرکوب خونین نیروهای کمونیست و چپ و انقلابی می زد. این سیاست به ویژه از سال 1360 تشدید شد و رژیم به رکوردهای جهانی در زمینه خفقان و شکنجه و اعدام دست پیدا کرد. مخملباف حزب الهی. آن روزها، فعالان در شناسایی و معرفی مبارزان چپ که از زندان شاه با آنان آشنا بود، شرکت می کرد و هیچ مخالفتی با جنایات عظیمی که به دست بازجویان و شکنجه گران اسلامی انجام می شد نداشت.

بعدها که مخملباف قدم به قدم از ایده های گذشته اش دور شد و تا آنجا پیش رفت که حتی آثار سینمایی اولیه خود را زیر سوال کشید، خیلی ها این پرسش محقانه را در برابرش قرار دادند که: "در مورد عملکرد سرکوبگرانه و خبرچینی هایت در اوایل دهه 1360 چه حرفی داری؟ آیا آن کارها را تأیید می کنی؟ آیا حضری خودت را در این زمینه به نقد بکشی و در مقابل مردم سوگوار و زخم دیده و مبارزان لطمه دیده، واقعیات را بیان کنی و حتی نکاتی که چندان آشکار نیست را هم برملا کنی؟" مخملباف این سوالات را تا به امروز مسکوت گذاشته است.

حالا بعد از گذشت 27 سال از آن دوران، مخملباف تصمیم گرفته سندی از مخالفت خود با جنایات جمهوری اسلامی در زندان ها (حداقل در مورد کشتار سال 1367) ارائه دهد. مخملباف مثل هرکس دیگر حق دارد با کشتار 67 مخالف باشد و نظر خود را هم اعلام کند. ولی سند سازی، چیز دیگری است. داستان کوتاهی که اخیراً تحت عنوان "جراحی روح" توسط وی انتشار یافته است ظاهراً تلاشی برای موضع گیری تلویحی در قبال کشتار سال 67 بوده است. اما محتوای این داستان به روشنی نشان می دهد که هدف مخملباف، هیچ ربطی به ادعای آموزش نداشته؛ بلکه کاملاً بازتاب دیدگاه و روش تبلیغی مرتجعانه آن روزهایش است. احساسی که "جراحی روح" در خواننده ایجاد می کند، حتی نفرت از عضدی و منوچهری و بازجویان رژیم شاه هم نیست؛ بلکه ضعیف و درمانده و محکوم به شکست دیدن مبارزان اسپر و تشکیلات های انقلابی آنهاست که مخملباف، آن را به تمسخر "سازمان پیشرفته" نامیده است. "جراحی روح" ربطی به افشای جنایات جمهوری اسلامی - گیرم به زبان استعاره و به در گفتن

برای دیوار شنفتن- ندارد. این اثر ادامه خط فیلم های "بایکوت" و "توبه نصوح" است. می توانید داستان را دوباره و چند باره بخوانید. غیر از اینست که تصویر يك مبارز غیر مذهبی زمان شاه در ذهنتان شکل می بندد؟ غیر از اینست که تصویر اغراق شده و غیر واقعی مخملباف از سیستم شکنجه و اهداف پشت آن، شما را به سقوط ناگزیر گروهی از مبارزان - تا آن حد که برای خلاصی خود، فرزندشان را زیر شلاق به قتل برسانند - مطمئن می کند؟

مخملباف اینک باردیگر به شکل مستقیم و آشکار به عرصه سیاست ورزی قدم گذاشته است. او دیگر از سخنگویان "موج سبز" است. به قول خودش سفیر این حرکت در خارج از کشور است. برای کسی که امروز داعیه نمایندگی يك حرکت به اصطلاح مردمی و آزادیخواهانه را دارد، آن گذشته تاریک، درسرساز شده است. خیلی ها مخملباف را به خاطر آن گذشته افشا می کنند و سابقه ی وی و نیز افکار و ارزشها و عملکرد رهبران جریان اصلاح طلب حکومتی را نشانه ای از آینده ای که به دنبالش هستند، می دانند. سندسازی امروز مخملباف، تلاشی برای خلاص کردن گریبان از این گذشته درسرساز است که جوانان بی اطلاع از سابقه افراد و تاریخ دهه های پیشین را به فکر می اندازد. این سؤال را در مقابلشان قرار می دهد که: "آیا اینها رهبران واقعی و لایق مردم اند و می توانند ما را در مسیر کسب رهایی رهبری کنند؟" سندسازی مخملباف نشان می دهد که او نیز مانند سایر چهره های رهبری کننده "موج سبز"، نمی خواهند و نمی توانند گذشته خود را عمیقاً به نقد بکشند. افرادی مثل مخملباف و سازگارا، یا موسوی و کربوبی و خاتمی، کسانی هستند که به شکلهای مختلف و در مسئولیت های گوناگون، به حفظ و تداوم نظام طبقاتی - ضد مردمی - مذهبی حاکم بر ایران پاری رسانده اند. هدف امروز اینان نیز نابودی نظام طبقاتی و مناسبات ضد مردمی و ارتجاعی نیست. حتی "غیر مذهبی" و سکولار کردن این نظام هم نیست. به قول موسوی که مخملباف خود را حامی و سخنگوی وی می داند: "جمهوری اسلامی نه يك کلمه بیشتر، نه يك کلمه کمتر". اینان فقط می خواهند نظام موجود را تر و تازه کنند؛ شکاف هایش را پُر کنند؛ بحران هایش را درمان کنند؛ زیر ابرویش را بردارند؛ تا این ماشین استثمار و ستم که به نیروی نظام سرمایه داری امپریالیستی می چرخد و به آن خون و حیات می بخشد، ترمیم شود و همچنان پا بر جا بماند. از این نقطه نظر، هدف اینان نهایتاً همان هدف باند کودتاگر احمدی نژادها و خامنه ای ها و عسگر اولادی ها و ... است. دعوا بر سر اینست که کدام جناح در رأس بنشیند و قدرت را در دست خود قبضه کند و سر رشته کارگزاری و نوکری در برابر سرمایه ها و قدرت های جهانی را به دست بگیرد.

مخملباف به عنوان يك فرد، سالها فرصت داشت که جایگاه طبقاتی و سیاسی خود را با نقد عمیق و بیرحمانه آن سابقه ی تاریک، تغییر دهد. او می توانست در سیاست، در هنر، در فلسفه، راه دیگری در پیش بگیرد. اما ترجیح داد - و منافع طبقاتی اش حکم کرد - که در بزنگاه های تاریخی، در جناحی از طبقه حاکمه بایستد: زمانی بلندگو به دست بگیرد و زیر پرچم کرباسچی سینه بزند؛ زمانی دیگر دوم خردادی شود و برای فرونشاندن خیزش دانشجویی در سال 78 تلاش کند؛ و بالاخره "سبز" شود و مردم را به شرکت در بازی عوامفریبانه انتخابات جمهوری اسلامی فرا بخواند و سپس به تبلیغ "سیاست قانونمند و مسالمت آمیز" بپردازد و با "ساختار شکنی" مخالفت کند. مخملباف تصمیم سیاسی - طبقاتی خود را گرفته است؛ این سند سازی هم جزیی از همان تصمیم گیری است. ■

## سرآغاز شاخه ای جدید در صحنهٔ رپ فارس

نقدی بر آلبوم «24 ساعت» از «بهرام»، رپ-خوان مقیم ایران



نویسنده: نصیر مشکوری  
برگرفته از سایت:

[www.nassir-mashkouri.com](http://www.nassir-mashkouri.com)

دسامبر 2008

در ایران موسیقی هیپ هاپ یا رپ را در صورتی که به زبان فارسی باشد اصطلاحاً «رپ فارس» خطاب می کنند. این سبک موسیقی پدیده ای نو در فرهنگ موسیقی مردم پسند معاصر ایران به حساب می آید که هرروز موجب شکفتی هرچه بیشتر می شود. هیپ هاپ ایران با تمام فراز و نشیب ها و محدودیت های اجتماعی که دائماً در پیش رو داشته است بعد از گذار یک دهه رشد کیفی، موفق به ایجاد تحول در سلیقه فرهنگ موسیقی مردم پسند جوانان ایرانی شده است. در این یک دهه که می توان آنرا مرحله آغازین این جنبش موسیقایی دانست؛ یعنی از زمان ورود این شیوه موسیقی به ایران تا امروز که در مرحله ساختار سازی و هویت سازی می باشد، رپ فارس بگونه ای توانسته با رشد اجتماعی و آگاهی سیاسی نسل خود همگام شده و مسئولیت خود را بعنوان آوای نسل بی هویت پس از انقلاب اسلامی بر دوش بگیرد. بنظر می آید اینروزها رپ فارس وارد مرحله جدید دیگری شده است و با به میدان آمدن رپ خوان های معترضی مانند «ماهور» و «بهرام» از شاخه ای جدید در صحنه هیپ هاپ ایران، یعنی رپ آگاه، اعتراضی و یا رپ انتقادی-اجتماعی به ما خبر می دهد.

«بهرام» یکی از رپ خوان های فعال در صحنه هیپ هاپ ایران می باشد که بتازگی نامش بر سر زبان طرفداران و شنوندگان کنجکاو موسیقی رپ فارس افتاده است و شهرت وی به عنوان آوای معترض نسل جوان و تحول جوی داخل ایران حتی به آنسوی مرزهای ایران نیز رسیده است. یکی از قطعه های رپ خوانی که از «بهرام» در وبلاگ ها و سایت های ویژه موسیقی رپ فارس انتشار پیدا کرده و به سرعت نام وی را به عنوان یکی از معدود رپ خوان های انتقادی-اجتماعی درون-مرزی معرفی و مطرح کرد، رپ-نوشته ای بود تحت عنوان «نامه ای به رئیس جمهور». واقعیت آن است که این رپ-نوشته از دیدگاه فن رپ-نویسی آنقدر اثر محکم و کاملی نیست اما بخاطر توان بیانی و رپ خوانی پر قدرت بهرام و همچنین محتوای معترض این رپ نوشته و بویژه آنکه این رپ خوان از دل جامعه داخل ایران سربلند کرده و بی واژه شخص رئیس جمهور آقای «احمدی نژاد» را به بحث و چالش می کشد، باعث شده تا این قطعه اهمیت بیشتری پیدا کند. از این رپ خوان تا به حال سه آلبوم به نام های «درد دل»، «فرصت» و مجموعه ای بی نام و ده ها تک آهنگ هیپ هاپ به

زبان فارسی بطور زیرزمینی انتشار پیدا کرده است. چندی پیش نیز شاهد انتشار چهارمین آلبوم کامل و غیروابسته بهرام تحت عنوان «24 ساعت» بودیم که بطور غیررسمی و رایگان از طریق اینترنت پخش شد.

آلبوم «24 ساعت» مجموعه ای از 9 قطعه موسیقی هیپ هاپ فارسی است. نام آهنگ های این آلبوم عبارتند از؛ 24 ساعت، من، خیابون، راه من، اینجا ایران، گله نکن، دل نوشت، بی خیالش، افسوس.

آنچه آلبوم «24 ساعت» را از دیگر مجموعه های انتشار یافته موسیقی رپ فارس متمایز می کند، آن نگاه آگاه و انتقادی بهرام نسبت به شرایط حاکم و نظام اجتماعی و حتی دید انتقادی وی به روزمره گی و بی تفاوتی جوانان و رپ خوان ها می باشد. این دیدگاه انتقادی تمامیت مفهومی آلبوم «24 ساعت» را در برمی گیرد.

تا به امروز بیشترین تلاش رپ خوان های -داخل ایران- بیانی گزارشگونه در ابراز شرایط جاری و واقعیت روزمره زندگی آنان به عنوان نسل بیگانه و به حاشیه کشیده شده جامعه شهرنشین ایرانی بوده است. اما بهرام با رویکردی منتقدانه و آگاه، شرایط ایستا و بیمارگونه جامعه خود را تصویر می کند، آنرا نقد کرده و با آن برخورد می کند. از اینرو آلبوم «24 ساعت» از معدود مجموعه های هیپ هاپ فارسی تولید شده در داخل ایران در جهت ایجاد ژانر اعتراضی-سیاسی رپ فارس می باشد. همچنین شاید که اولین آلبوم رپ اجتماعی فارسی نیز بحساب آید که در آن از دیدگاه های ناسیونالیستی ایرانی خبری نیست. دیدگاهی که گاه حتی رپ فارس را به افکار نژادپرستانه نیز کشیده است.

بهرام انتقاد می کند و شرایط حاکم و فرهنگ متداول شهرنشین ایرانی را به زیر سؤال می برد. او ساخته و پرداخته همان جامعه مذهبی و سنت های آن است و از دل همان شرایط برمی خیزد، آن را به تصویر می کشد و بی آنکه از آن براحتی بگذرد، اعتراض می کند و سخنگوی نسل گمگشته خود می شود. او خیابانی نیست اما رابطه تنگاتنگی با خیابان های تهران دارد. خیابان در واقع کانالی است که وی با جامعه پیرامونی خود در ارتباط قرار می گیرد. همانطور که در قطعه «خیابون» ابراز می کند؛

🎵🎵🎵🎵🎵🎵🎵🎵🎵🎵🎵🎵🎵🎵🎵🎵

من بچه خیابونا نیستم ولی/ خیابونا بچمن نیست کمترین/  
احتمالی که من بچم و ترک کنم/ تو تو اشتباهی/ هر شب و سر  
کنم/ به همین رسم آشنا با سنت قدیم/ که خیابون داره رو قلم  
قدرت عجیب/ عادت می کنی وقتی که هر شب توش پا بزاری/  
اسم ماها تا ابد می مونه روش یادگاری ...

کروس؛ داره بازم می گذره همه لحظه های من/ توی خیابون/  
آگه مثل مایی از جنس مایی پس بیا توش/ همین بوده قبلاً همین  
می مونه تا ابد زندگی/ یعنی بمونیم تا بمیریم ما توی خیابون...

🎵🎵🎵🎵🎵🎵🎵🎵🎵🎵🎵🎵🎵🎵🎵🎵

در قطعه «خیابون» بهرام از محیط زندگی خویش در حریم خیابانی خود سخن می گوید و شنونده را با نبض درگیر کوچه و خیابان های نابسامان تهران آشنا می کند.

بنظر نمی آید که موسیقی رپ برای وی وسیله ای باشد -فقط- برای رسیدن به نام و شهرت، بلکه ذهن روشن او صافی روشنفکرانه ای است برای ابراز ناراضیاتی های نسل جوان عاصی و محدود امروز ایرانی. او انتقاد می کند و موسیقی هیپ هاپ ایران را به فضای بحرانزده و آلوده کوچه بازار نزدیکتر می سازد.

با تمام اینها آلبوم «24 ساعت» حاوی آن نگاه مردانه و خودمرکز بینی غلوآمیزی می باشد که مشخص کننده فرهنگ اصیل هیپ هاپ است. یعنی بیانی که برگرفته از خرده فرهنگ های محلی-منطقه ای و مرزبندی های دسته های خیابانی یا مشخصاً خرده فرهنگ «لاتی» که از زبان رپ خوان ها (در

اینجا بهرام) در تعریف از خود و حریم و قدرت اجتماعی خویش در شکل «گل گل» و «شاخ و شانه کشی» در رب-نوشته ها ابراز می شود. همین رویکرد خرده فرهنگی، آلبوم «24 ساعت» را برخلاف هیپ هاپ سیاسی که بدست رب خوان های مقیم خارج از کشور تولید می شود و عموماً خصوصیتی شعارگونه و نئوستالژیک-سیاسی دارند، به واقعیت و نبض روزمرگی خیابان های تهران نزدیکتر کرده و آن را از یک کنش سیاسی به یک پدیده موسیقایی انتقادی-اجتماعی آگاه در جنبش هیپ هاپ ایران تبدیل می کند.

اما در شکل موسیقی و ترکیبات ریتمیک قطعه های آلبوم «24 ساعت» خلاقیت چندان تازه و پیشگامی شنیده نمی شود. این آلبوم تماماً تحت تأثیر هیپ هاپ قدیمی و کلاسیک اوایل ده هشتاد میلادی طرح ریزی شده است که عمدتاً ساختار چیدمان ضربی ساده، یکنواخت و درواقع «پاپ» دارند و با جملات قافیه دار متصل و طویل درهم می تنند و هیچگونه شکست ناموزونی در ساختار آنها شنیده نمی شود. آنچه مشخص است بهرام تمامی تمرکز خود را بر پیشبرد فن رب-نویسی و ابراز سخنوری ریتمیک آن گذاشته و نیروی کمتری را بر ایجاد آوایی موسیقایی متفاوت و منحصر بفرد صرف کرده است. فقط قدرت بیانی فوق العاده و صدای پرطنین بهرام و محتوای مفهومی رب-نوشته های وی جذابیت درخشانی را به قطعه های این آلبوم می دهد و شنونده را مجذوب خویش می کند.

تنها حرکت نسبتاً خلاقانه ای که در موسیقی این مجموعه ملاحظه می شود، در اولین قطعه آلبوم یعنی رب «24 ساعت» است که عنوان آلبوم نیز می باشد. در این قطعه از ریتم شکسته شده ضرب شش-هشتم استفاده شده با چیدمان آوایی که حال و هوای موسیقی ایرانی را در آن می توان شنید. این قطعه از دیدگاه ترکیبی قطعه ای جذاب با آوایی هیجان انگیز و حاوی هویتی ایرانی است.

در ادامه می توان نظری هم بر رب «اینجا ایرانه» انداخت. قطعه ای که تنها اثر تلفیقی این مجموعه می باشد و از آوای ساز تار در آن استفاده شده است. در این رب-نوشته بهرام مسئولانه و بی پروا مسئولیت خود را در ابراز زمانه خود بر عهده می گیرد و ایران را آنگونه که می بیند تعریف می کند. تصویری تاریک. اما رب-نوشته ای روشنگرانه که از روابط و شرایط اجتماعی فاسد حاکم بر کشورمان سخن می گوید.

اما ستاره اصلی و داغترین قطعه آلبوم که هم از دیدگاه محتوایی و هم از دیدگاه آوای ملودیک و ساختمان ریتمیک، قطعه زیبا و کاملی است، بدون شک رب «افسوس» می باشد. اثری گیرا با رب-نوشته ای حرفه ای که در خود محتوای عمیقی را می پروراند. در این قطعه بهرام در واقع خود را و افسوس درونی اش را درآمیخته با روزگار خفقان آور نسل خویش ترسیم می کند و با مخاطبان جوان خود درددل می کند. این رب-نوشته را می توان یکی از درخشانترین قطعات موسیقی رب فارس در سالی که گذشت دانست.

در کل آلبوم «24 ساعت» اثری است موفق در به تصویر کشیدن چهره بی هویت و بیگانه نسل جوان ایرانی پرورش یافته دوران بعد از انقلاب اسلامی ایران که در سرآغاز آگاهی اجتماعی و سیاسی خود بسر می برد و شرایط زیست نامساعد خویش را به روشنی می بیند و نقد می کند. نسلی که در جستجوی راه حل جدیدی برای ادامه بقای موجودیت خویش در جهت رسیدن به شرایط انسانی تر و زندگی آزاد اجتماعی بهتر در جنبش است.

آلبوم «24 ساعت» مجموعه ای است با کیفیت موسیقایی خوب و محتوایی زنده و ملموس که با طپش قلب نسل جوان ایرانی همگام و آشناست. ■

## "خون من"

تقدیم به یاران خیابانی مان

این شعر رب بوسیله یکی از فعالین بذر در تب و تاب خیرش های تابستان داغ 88 در خیابان های ایران سروده شده است. با درج آن از دوستان هنرمند دعوت می کنیم که در اجرای آن ما را یاری نمایند.

خون من/...../ خون من (به شکل دکلمه)  
مئه یه قطره/ نیترو گلیسیرینه/  
بچکه رو آسفالت/ میشه یه فریاد/ (با ریتم)

Debout, debout, les damnés de la terre! (crescendo)  
Debout, debout, les damnés de la terre! (3)

پاشو! پاشو! ای/ داغ لعنت خورده!  
توی دنیای فقر و بندگی  
آگاهی/ فریاد انفجاره  
برو به جنگ/ مرگ و زندگی/

راه میفتیم با هم/ بی ترس. جونو/مئه سیل ایم/ که میگیره خیابونو/  
تک تک/ انگشتیم/ حالا مئه مشتیم/ میگویم/ میشکنیم/ نظام ویرونو/

نشون. مردمه: مشت. رو سینه/ نشون. مردمه: رنج و ستاره/  
نشون. مردمه: کیود زنجیر/ نشون. مردمه: زخم گلوله/

کی میگه/ راهم/ راه. سکوته؟/  
کی میگه/ راه از/ چاه. سکوته؟/  
میگه که/ پیارو/زی/ با سکوته؟  
چشاتو وا کن/ میدون. جنگه/ تیر و تفنگه/  
چاره ی کارمون/ سنگره/ سنگه/

می شکنیم فیلتر/ دیوار سانسورو/  
پاک میکنیم/ هر/ نام و نشونو/  
جمع میشیم بی هو/ توی خیابونو/ جلوی زندونو/  
شب که شد/ روشنه/ چراغ. صدامون/  
کشتن. دیکتاتور/ رو پشت بومو/  
روی این صحنه/ ایران/ فلسطینه/  
ثوره/ ثوره/ حتی النصر/ همینه/  
صدای ماهاس/ ندا/ همینجاس/

توی هر مشت/ دختر/ سنگه/  
توی دلاشون/ آتیش. جنگه/ چنگ. پلنگه/  
میکنه از سر/ هر چی حجابه/  
میگشه هر چی/ فکر. خرابه/  
میگشه فریاد/ که انقلابه/ حرف حسابه/  
صدای ماهاس/ ندا/ همینجاس/ خون. تو رگهاس/  
مئه یه قطره/ نیترو گلیسیرینه/ بچکه رو آسفالت/ میشه یه فریاد/

Avanti po/polo/ al/la/ ris/cossa  
توی دستامون/

Bandiera/ rossa  
این انقلابه/ حرف حسابه/ (ندا/ همینجاس/ صدای ماهاس)/  
این انقلابه/ حرف حسابه/  
(چاره کارمون/ سنگره / سنگه/ تیر و تفنگه/)/  
این انقلابه/ حرف حسابه/ (ندا/ همینجاس/ خون. تو رگهاس)/

## «فونا»، عدالت توده ها

بوریس شوپنر  
ترجمه بهرام قدیمی و  
ابراهیم شاهرودی

از ۱۵ سال پیش همزمان با نمایشگاه بین المللی کتاب در فرانکفورت، نمایشگاه آترناتیوی کتاب نیز برگزار می شود. هدف این مجموعه جلسات که در مراکز فرهنگی و سیاسی آترناتیو برگزار می شود، بازکردن فضایی برای معرفی نویسندگان چپ و ناشرین کوچکی است که دیدگاه انتقادی را موضوع کار خود قرار داده اند.

امسال (2008) از هشتم اکتبر تا سوم نوامبر در مجموع ۱۶ جلسه برگزار شد که در آن کتب مختلف اجتماعی، سیاسی، تاریخی و کارگری معرفی شدند.

در آخرین جلسه بوریس شوپنر کتاب «پس زمین لرزه» را معرفی کرد. در بخشی از این کتاب وی از نوع خاصی از فعالیت سیاسی در شیلی نام می برد که آن را در شیلی «فونا» و در آرژانتین «اسکرچه» می نامند. این متن می تواند نشان دهنده این شیوه مبارزاتی و عملکرد آن در جامعه باشد.

### باق

بر فراز چهارراهی در سانتیاگو، آفتاب دسامبر عمود می تابد. گرم است. در محل قرار به اندازه یک وجب هم سایه نیست، مکانی نیست که در آن بتوان از تابش آفتاب و نگاه عابران سواره مصون ماند. به تدریج افراد بیشتری به گروه کوچک می پیوندند. وقتی اولین چهل، پنجاه نفر جمع شدند، از چهارراه گذشته، سوار دو اتوبوس می شوند. فشار روانی بیشتر می شود. پیاده می شوند. تا به حال پلیس از هیچ چیز سر در نیاورده است. در یک میدان خاکی، بین شاهراه و منطقه مسکونی، دوباره می گویند، باید صبر کرد. ولی بعداً، وقتی گروهی که از عقب می آمد رسید، راه می افتند، بالاخره راه می افتند. شعارها را از کوله پشتیها در می آورند، دسته های اعلامیه بین افراد گروه تقسیم می شود، روی یک پارچه با رنگهای قرمز و زرد نوشته شده: «انسان رویاهایش را با دست خود به تحقق می رساند، و از کسی اجازه نمی گیرد». این شعار «کمیسون فونا» است. «فونا» به مفهوم کيفر خواست عمومی است [عمومی در برابر شاکي خصوصي]. تظاهرات به حرکت در می آید و با سر و صدا و رنگین، در این محله نظرها را به خود جلب می کند.

پس از این بعد از ظهر دسامبر ۲۰۰۵ دیگر هیچ چیز مثل گذشته نخواهد بود. برای «ویکتور مولینا آستهته» دیگر هیچ چیز آن طور نخواهد بود که تا به حال بود. زیرا بنا بر آنچه در صدها



**ویکتور خارا** (۱۱ سپتامبر ۱۹۳۳)، شاعر، آوازخوان، انقلابی شیلیایی که در جریان کودتای نظامی آگوستو پینوشه علیه سالوادور آلنده در کودتای شیلی به قتل رسید. با وقوع کودتا، بسیاری از انقلابی‌های پیشرو از جمله آلنده به قتل رسیدند. خارا نیز در جمع دانشجویان دانشکده فنی دستگیر شد و به همراه تعداد زیادی از آنها به استادیوم سانتیاگو منتقل شد. در آنجا استخوان‌های دست و انگشت‌های او را شکستند و از او خواستند در حضور سایر بازداشت‌شدگان آواز بخواند و او ترانه «ما پیروز خواهیم شد»، سرود مخصوص حزب اتحاد مردمی را خواند. در روز ۱۶ سپتامبر جسد تیرباران شده او را در کنار خیابان پیدا کردند.



اعلامیه ای که بین همسایگان پخش شده است، عضو سابق «بریگاد سبز» سازمان امنیت CNI متهم است که تحت نام مستعار «خوان پابلو آگیلرا» در آدمربایی، شکنجه و قتل شرکت داشته داشت. پسر جوانی که همسایه روبروی جاسوس سابق است می گوید، «من در اینبار هیچ نمی دانستم». خانه مولینا آستهته

هدف تظاهرات است. دیوارهای دور و بر پر از اعلامیه می شود. روی دیوار کوتاه زیر نرده باغ خانه می نویسند: «قاتل». بعد هشتاد تا صد نفری که جمع شده اند، و بین آنان ساکنین محل نیز دیده می شوند، با صدای بلند «کيفر خواست» را با هم می خوانند. انگار «کيفرخواست» دادستان را در نماز جماعت یک کلیسا قرائت می کنند. «ویکتور

مولینا آستهته افشاء شد.» و قبل از آنکه به همان میدان حال ساختمان برگردند، با صدای دسته جمعی فریاد زدند «دستت رو شده است». چند نفر پلیسی که حالا دیگر به محل واقعه رسیده اند، درگیر نمی شوند.

در پاسخ به این سؤال که وقتی با یکی از شکنجه گران دوران دیکتاتوری روبرو می شوید، چه احساسی دارید؟ نینا سالیناس ۴۵ ساله پاسخ می دهد: «در یک فونا انواع احساساتی را که یک انسان قادر به داشتنشان است، حس می کنی. در مورد من این طوری است که من نوعی احساس خوشحالی دارم.

من بیش از هر چیزی به شکنجه شده ها فکر می کنم، به این که چقدر می بایستی زجر بکشند، انگار می خواهم به کسی کشیده بزنم، انگار می خواهم کسی را زیر کتک بگیرم، کسی که من دقیقاً می دانم که مردم را شکنجه کرده است. پس این احساس عدالت، احساس خیلی خیلی ویژه ای است.»

آلوارو مارین ۴۲ ساله توضیح می دهد که «فونا آرنالین خالص است». بخصوص هیجان قبل از تظاهرات، وقتی آکسیون شکل گرفت، بعد از اولین شعارها، به تدریج از هیجان کاسته می شود. آلوارو می تواند درک کند که چرا مردم این نیاز را حس می کنند که شکنجه گران سابق را زیر کتک بگیرند، ولی خودش چنین شکلی از خشونت را حین فونا قبول ندارد. «تلاش می کنیم جلوی چنین اعمالی را بگیریم». اما این امر به معنی آن نیست که از نظر او فونا مسالمت آمیز است. «به نظر من آکسیون ما به نوعی خشونت آمیز است. زیرا وقتی در محل سکونت یا کارشان آفتابی می شوی و می گویی که تو شکنجه گر یا قاتلی، و خانواده طرف مطلع می شود، دیگر زندگی شان خراب شده است.» در موارد زیادی همسایگان

ادامه می دهند، امضا جمع می کنند، نانوا به آنان نان نمی فروشد، گهگاه این افراد می بینند که افشا شده اند، و مجبورند که از آن

محل در بروند. دو نفر پس از یک فونا خودکشی کردند. وقتی پنجشنبه ۲۵ ماه مه ۲۰۰۶ در حالی که در آن پایین، در خیابان تقریباً هزار نفر بر طبل می کوبیدند و فریاد می کشیدند و «کیفر خواست» را قرائت می کردند، ناگهان یک گروه از فعالین در دفتر کار «ادوین دیمتر بیانچی»<sup>۱</sup> در وزارت کار ظاهر شدند و او را متهم کردند که: «تو آل پرینسیپه هستی! تو ویکتور خارا را به قتل رساندی!». حالا نظامی سابق، کسی که پس از کودتای ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ ویکتور خارا خواننده محبوب و چپ را شکنجه کرد و به قتل رسانده بود و طی بیش از سی سال لازم نداشت اعمال خود را توجیه کند، مانند سرگین غلطان [می توان نوشت سوسک، در متن اصلی نوشته کفش دوز] روی میز به پشت افتاده و دست و پا می زد. در یک لحظه قسم می خورد «من که کاری نکردم»، و در لحظه بعد می کوشید بر اوضاع مسلط شود، به افرادی که وارد دفترش شده بودند حمله کرده پلاکاردی را که عکس ویکتورخارا رویش بود را پاره کرد. بعدها در جلسات بحث اینترنتی این گونه تفسیر کردند: «قاتل خود را پشت مقتول پنهان می کند». هنوز هر فونایی موفق نمی شوند تا این حد افکار عمومی را برانگیزند. در اغلب موارد روزنامه های سراسری در این باره به ندرت گزارشی می دهند.

با اینحال از سوی روزنامه نگاران خارجی تعداد درخواستهای تهیه گزارش از کمیسیون فونا و فعالیت هایش بیشتر می شود. روزهای پس از این آکسیون، اعضای سندیکای ادارات دولتی دست به جمع آوری امضا می زنند و نمی خواهند با «ال پرینسیپه» همکار باشند. از نظر آنها استخدام او در ادارات دولتی غیر قابل تحمل است. دیمتر اخراج می شود و بعداً علیه کمیسیون فونا شکایت می کند. یکی از اعضای کمیسیون فونا باید به جرم اینکه این سازمان «غیر قانونی» است پاسخگو شود.

آوارو می گوید: «ما عملی انجام نمی دهیم که نتوانیم پاسخگوی آن باشیم. کمیسیون می داند که بازی نیست، ما مسئولیت بزرگی را بر دوش می کشیم. ما باید صد در صد اطمینان حاصل کنیم که آنچه در اعلامیه می آید، درست باشد. آگاهیم که اگر یکبار اشتباه کنیم، برای همیشه باخته ایم. آنگاه هر چه در سال های گذشته حاصل کرده ایم از دست می دهیم و جنبش حقوق بشر در شیلی یکی از اشکال مبارزاتی اش را از دست می دهد.»

خولیو الیویا گارسیا، ۴۰ ساله، توضیح می دهد که هر کدام از آکسیون های فونا با یک تحقیق دقیق آغاز می شود. اطلاعات از محاکمات، از آرشیو «ویکاریای همبستگی» و از شهادت جان به در بردگان به دست می آیند. در مورد دیمتر بیانچی، «ال پرینسیپه»، اعضای کمیسیون فونا همراه با جان به در بردگان «استادیوم شیلی» جلوی در خروجی وزارت کار در مرکز سنتیاگو انتظار کشیدند تا «ال پرینسیپه» را شناسایی کنند. وقتی او بی خبر عازم خانه شد، ما بالاخره مدرک مان را بدست آوردیم. مرحله طولانی تحقیقات تقریباً جنایی به پایان خود رسید. اکنون می توانست آماده سازی کار عملی کار فونا آغاز شود.

دلیل اصلی تأسیس کمیسیون فونا از جمله به خاطر تجربیات حاصل از دستگاه قضایی شیلی و سیاست حزب «کونسنتراسیون» بعد از دستگیر شدن دیکتاتور سابق [پینوشه] در سال ۱۹۹۸ در لندن بود. پینوشه توانست از بریتانیای کبیر برود چون اطمینان دادند که وی در دادگاه های شیلی به خاطر جنایاتش علیه بشریت باید جوابگو باشد. چنین اتفاقی نیفتاد.

خولیو اطمینان دارد که «اگر دادگاه آن گونه عمل می کرد که در یک جامعه دموکراتیک باید عمل کند، دیگر فونایی به وجود نمی آمد. اگر عدالت نباشد، فونا هست.» این درک عمومی همه فعالین است و فریاد مشترک شان در تظاهرات. اشکال عملی ای که از آرژانتین الهام گرفته شده، با نیازها و واقعیات شیلی تطبیق داده شد و بدین ترتیب کمیسیون نه تنها آکسیونهایی سازمان می

دادار شوند احکامی صادر کنند که با شدت جرم جور در بیاید. این احساس که قوه قضاییه بورژوازی شیلی هرگز عدالت را به اجرا در نمی آورد، برای نینا هم عامل مهمی بود که به فعالیت در کمیسیون بپردازد. «عدالت فونا شکل نو و خلاق از عدالت است که اساس آن بر احساس مردم بنا شده است. در یک آکسیون فونا می توانیم برقصیم، نقاشی کنیم و هر کاری دیگری که دلمان می خواهد...» برای نینا شرکت افراد زیاد ۱۴ تا ۱۶ ساله برای مثال در آکسیون رسوا کردن «ریکاردو کلارو»<sup>۳</sup> فوق العاده بود. «برای ما آشکار شد که عمل ما در بالا بردن آگاهی توده ها نقش دارد.»

برای آوارو مهم این است که فونا یکی از اشکال عمل مستقیم در خیابان است که موضوع بررسی گذشته Vergangheitsbewältigung، زیر پا گذاشتن حقوق بشر و عدالت را به شیوه دیگری به میان می کشاند. به نحوی که در ارتباط مستقیم با درد و رنج نیست. «برخورد با درد کار سختی است. طبیعی است که اعضای خانواده ها حق دارند در جستجوی بقایای مفقودالآثر شدگان باشند. اما فونا به عنوان شکل جدیدی از عمل پویاتر و فعالتر است. فونا شاد است. در فونا آدم می تواند برای عدالت مبارزه کند، اما با شادی و سرور. با شادی و سرور بسیاری که می توان آن را نشان داد.» این شادی از جدی بودن مطالبه می کاهد. "olvido ni, perdón Ni" «نه فراموش می کنیم، نه می بخشیم»؛ و این موضوع که هر یک از اعضای کمیسیون فونا به شکلی هدمند و دائم تحت نظر مأمورین امنیتی قرار دارند؛ و از آنها فیلمبرداری می شود، نشان می دهد که طرف مقابل هم فعالیت آنان را جدی می گیرد. ■

1- ادوین آرماندو رودریگز دیمتر بیانچی معروف به «ال پرینسیپه» به گفته کمیسیون فونا به عنوان افسر در کودتای نافرجام ۲۹ ژوئن ۱۹۷۳ شرکت داشته و پس از شکست کودتا وی به همراه شرکایش دستگیر شد. درست پس از کودتای ۱۱ سپتامبر او را به استادیوم شیلی فرستادند و او به شهادت شهید عینی به صورتی فعال در شکنجه ویکتور خارا شرکت داشت. ویکتور خارا پس از تحمل شکنجه های شدید به ضرب ۴۴ گلوله به قتل رسید. (برگرفته از اطلاعیه کمیسیون فونا و همچنین مقاله روزنامه «لاناسیون»، شماره ۲۶ ماه مه ۲۰۰۶.

2- Vicaría de la Solidaridad در سال ۱۹۷۶ توسط اسقف اعظم، «کاردینال رائول سیلوا انریکز» از جمله به عنوان عکس العمل به تعقیب دولتی کمیته صلح تشکیل شد و یک ابتکار عمل کلیسایی در دفاع از حقوق بشر بود. ویکاریای همبستگی از بسیاری از کسانی که از سوی دیکتاتوری نظامی مورد تعقیب قرار می گرفتند دفاع می کرد و به آنها در داشتن کمک های قضایی یاری می رساند. ویکاریای همبستگی آرشیوی از اسناد تمام این موارد تهیه کرده بود و فعالیتش تا ۳۱ دسامبر ۱۹۹۲ ادامه داشت.

3- Ricardo Claro Valdéz، «ریکاردو کلارو والدز» سرمایه دار در دوران پینوشه مشاور دولت بود و وظیفه اش کسب وام های بین المللی برای حکومت نظامی بود. دو گشتی شرکت او به عنوان وسیله حمل زندانیان از «وال پارانیسو» به «پیساکوا» و به عنوان محل شکنجه مورد استفاده قرار می گرفتند. به علاوه او مسئول مفقودالآثر کردن کارگران یکی دیگر از شرکت هایش بوده است. کلارو منکر چنین عملی است. در ماه اکتبر در مقابل ایستگاه تلویزیونی «مگاویریون» که به نام به کلارو تعلق دارد، یک آکسیون فونا برگزار شد. (نک: به «لاناسیون» شماره ۱۵ اکتبر ۲۰۰۰ و سایت انترنتی «رادیو کنوپراتیو» و «مرکز مستقل خبری وال پارانیسو»)





را کاملاً نفهمیدید به هیچ وجه دلسرد نشوید. به ندرت کسی با یکبار خواندن آن را می‌فهمد. ولی با مرور بعدی آن، وقتی که علاقه شما دوباره بیدار گردد، موفق به درک قسمتهای بیشتری از آن خواهید شد. من این کتاب را بدین دلیل عنوان کردم که برخورداری صحیح با مسأله دولت به طریق ذکر شده می‌دهد و با طرحی تاریخی از منشاء دولت آغاز می‌شود.

این مسأله همانند بسیاری از مسائل دیگر چون منشاء سرمایه داری، بهره‌کشی انسان از انسان، سوسیالیسم و چگونگی شرایط پیدایش آن فقط وقتی قابل بررسی اساسی می‌باشد که نظری جامع به تاریخ رشد آن بیافکنیم. در رابطه با این مسأله قبل از هر چیز باید متذکر شد که دولت همیشه وجود نداشته است. روزگاری بود که هیچ دولتی وجود نداشت. دولت در هر زمان و در هر کجا که جامعه به طبقات تقسیم گردد و استثمارگر و استثمار شونده به وجود آیند پدیدار می‌شود.

قبل از پیدایش اولین شکل بهره‌کشی انسان از انسان و تقسیم طبقاتی جامعه به برده دار و برده، پدسالاری یا کلان فامیلی وجود داشته است (کلان - قبیله، در آن زمان مردم یک قوم و خویش با هم زندگی می‌کردند). نشانه‌های نسبتاً قاطعی از این زمانهای اولیه در زندگی بسیاری از انسانهای ابتدایی امروزی باقی مانده است، و شما هر کتابی را درباره تمدنهای اولیه مورد مطالعه قرار دهید، به اوصافی صریح و نشانه‌هایی برخورد خواهید کرد که دلالت بر این حقیقت دارند که زمانی بود، کم و بیش شبیه به کمونیسم ابتدایی، که هنوز جامعه به برده دار و برده تقسیم نشده بود. در آن دوران نه دولت وجود داشت و نه دستگاه مخصوصی برای اعمال سیستماتیک زور و در انقیاد درآوردن مردم. یک چنین دستگاهی است که دولت نام دارد.

در جوامع اولیه، وقتی انسانها به صورت گروههای کوچک در قبایل می‌زیستند و هنوز در مراحل ابتدایی تکامل بودند، در شرایطی شبیه به دوران توحش - عصری که جوامع انسانهای متمدن و نوین هزاران سال با آن فاصله زمانی دارند - هنوز هیچ نشانی از وجود دولت به چشم نمی‌خورد. ما شاهد تفوق آداب و رسوم، اعتبار و احترام، نشانه‌های قدرت بزرگان قبیله می‌باشیم. گاهی هم شاهد برخورداری زنان از این قدرت هستیم. در آن روزگار موقعیت اجتماعی زنان مانند امروز پایمال نشده بود و این چنین تحت ستم نبودند. ولی در هیچ کجا نشانی از دسته مخصوصی از مردم که خود را از دیگران جدا کرده و بر آنها به قصد و بخاطر حکومت کردن فرمانروایی کنند و بطور سیستماتیک و دائمی دستگاهی برای اعمال زور و خشنونت در اختیار داشته باشند، هم چنان که امروز نیز به نمایش گذاشته می‌شوند، گروههای مسلح، زندانها و وسایل دیگر برای به انقیاد درآوردن اراده دیگران با اعمال زور، مشاهده نمی‌کنیم. تمام این ترکیبها هستند که جوهر اساسی دولت را تشکیل می‌دهند.

اگر ما خود را از قید تعلیمات به اصطلاح مذهبی، ریزه کاریها، مباحث فلسفی و عقاید گوناگونی که توسط محققین سرمایه داری به خوردمان داده می‌شود برهانیم، اگر خود را از قید اینها رها سازیم و کوشش کنیم که جوهر واقعی مطالب را به دست آوریم، آن وقت خواهیم دید که دولت حقیقتاً دستگاهی است برای فرمانروایی. وقتی گروهی پدیدار می‌شوند که کارشان فقط حکومت کردن است، و برای حکومت کردن احتیاج به دستگاهی مخصوص برای اعمال زور و در انقیاد درآوردن اراده دیگران - مانند زندانها، افرادی مخصوص، ارتش ها و غیره - دارند، آن زمان دولت پدیدار می‌گردد.

اما زمانی بود که دولتی در کار نبود، وقتی که همبستگی عمومی، خود جامعه، نظم و مقررات کار با نیروی آداب و رسوم، به وسیله اعتبار و یا به وسیله زنان - که در آن زمان نه فقط با مردان مساوی بودند بلکه در بعضی موارد مقامی بالاتر از آنان

همانطور که قبلاً تذکر دادم شما مسأله دیگری را پیدا نخواهید کرد که عمداً یا سهواً توسط نمایندگان علوم سرمایه داری، فلسفه، فقه، اقتصاد سیاسی و مطبوعات این چنین سردرگم و مغشوش شده باشد. تا به امروز مسأله دولت تا حد زیادی با مسائل مذهبی اشتباه شده است، نه فقط آنان که به فلسفه‌های مذهبی معتقدند (که طبیعتاً از آنان یک چنین انتظاری می‌رود) بلکه آنان که خود را رها از تعصبات مذهبی می‌دانند غالباً مسأله خاص دولت را با مذهب می‌آمیزند و سعی بر ساختن فلسفه پیچیده با چهره ای ایدئولوژیک و فلسفی می‌نمایند - که مدعیست دولت چیزی است الهی و ماوراء الطبیعه، و نیروی ویژه ایست که بشر تحت لوای آن زندگی کرده است، بدان معنی که قدرتی است با منشأ الهی که به بشر تفویض می‌شود، یا می‌تواند به بشر تفویض بشود، یا با خود چیزی دربر دارد که از آن بشریت نیست، بلکه ودیعه ایست آسمانی؛ و لازم به یادآوری است که این عقیده (دکترین) رابطه بسیار نزدیکی با منافع مالکان و سرمایه داران یعنی طبقات بهره کش دارد، لذا در خدمت منافع آنهاست و چنان عمیق در رسوم، عقاید و علوم آقایی که نمایندگان سرمایه داری هستند نفوذ کرده است، که شما شاهد آثار و نشانه‌هایی از آن در هر سرزمینی هستید، حتی منشویکها و اس آر‌ها نیز، اگر چه بر این عقیده اند که می‌توانند به دولت از دیدگاهی هوشیارانه بنگرند و هرگونه پیشنهادی را که متضمن تعصبات مذهبی آنان است با خشنونت رد می‌نمایند، چنین نظری راجع به دولت دارند. مسأله دولت بخاطر اینکه بیشتر از هر عامل دیگری منافع طبقه حاکمه را به خطر می‌اندازد پیچیده و دشوار و نامود شده است (لازم به یادآوری است که این مسأله فقط در مقایسه با اساس علم اقتصاد در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد). این عقیده (دکترین) دولت به عنوان جوازی برای کسب امتیازات اجتماعی، مجوزی برای اعمال بهره‌کشی و وجود سرمایه داری بکار می‌رود، و درست بدین دلیل است که انتظار برخورد بیطرفانه طبقه حاکمه با این مسأله بزرگترین اشتباه خواهد بود. و یا برخورد با این مسأله با اعتقاد به اینکه ادعاهای عالمانه طبقه حاکمه می‌تواند نظریه ای واقعاً علمی در این مورد بیان کند، وقتی با مسأله دولت، با عقیده (دکترین) دولت، با تئوری دولت آشنا شدید و به اندازه کافی در آن تعمق نمودید همیشه نبرد مابین طبقات مختلف را درک خواهید کرد، نبردی که در برخورد نقطه نظرهای مختلف درباره دولت و در برآورد نقش و اهمیت آن روشن و منعکس می‌گردد.

برای اینکه بتوانیم تا آنجا که ممکن است دیدی علمی از مسأله دولت داشته باشیم باید حداقل نظری سریع به تاریخ، پیدایش و رشد آن بیافکنیم. معتبرترین اصل در مسائل علوم اجتماعی، اصلی که برای کسب عادت صحیح در نحوه برخورد با این گونه مسائل کاملاً ضروری است و از سردرگم شدن انسان در انبوهی از جزئیات و یا عقاید گوناگون و متضاد جلوگیری می‌کند، اگر قرار است که برخورد ما با این مسائل علمی باشد، مهمترین اصل همانا فراموش نکردن زمینه ارتباطات تاریخی، بررسی هر مسأله از نقطه نظر چگونگی پیدایش آن پدیده در تاریخ و مراحل عمده ای که در طول رشد خود طی نموده و رسیدن به حالت امروزی آن از این نقطه نظر می‌باشد.

امیدوارم که در حین آموختن این مسأله یعنی مسأله دولت، خود را با کتاب « منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت » نوشته انگلس آشنا کنید. این کتاب یکی از اساسی ترین آثار سوسیالیسم نوین می‌باشد و می‌توان هر جمله آن را با اطمینان به اینکه بیهوده نبوده و براساس منابع تاریخی و سیاسی استوار است قبول کرد. بدون شک همه قسمتهای این کتاب بطور یکسان عامه پسند و به آسانی قابل فهم نگاشته نشده اند و فهم برخی قسمتهای آن مستلزم آشنایی قبلی خواننده با تاریخ و اقتصاد می‌باشد. ولی باز تکرار می‌کنم که اگر بعد از خواندن این کتاب برای بار اول آن

سرواژ باقی مانده بود، حفظ شد. ولی اساساً تقسیم طبقاتی جامعه شکلی نو به خود گرفت.

صاحبان سرمایه، صاحبان زمین و کارخانه ها در تمام کشورهای سرمایه داری هنوز هم اقلیت ناچیزی از جمعیت را تشکیل می دهند که حاکمیت کامل بر کار دیگران دارند و در نتیجه بر توده کارگران، که اکثریت آنها را پرولتاریا و کارگران روزمزد یعنی کسانی که معیشت خود را در پروسه تولید فقط با فروش دستهای کارگری و نیروی خویش، کسب می کنند، حاکم بوده، آنان را تحت ستم نگاه می دارند و استثمارشان می کنند. با گذار به سرمایه داری، دهقانی که در دوران فنودالیزم پراکنده و منکوب گردیده بودند، قسمتی (اکثریت آنها) به پرولتاریا و قسمتی (اقلیت آنها) به دهقانی ثروتمند، که خود کارگرانی را اجیر کرده و نوعی سرمایه داری روستایی را تشکیل می دادند، تبدیل شدند.

این واقعیت اساسی - گذار جامعه از شکل های اولیه برده داری به سرواژ و بالاخره به سرمایه داری - را باید همیشه بخاطر داشته باشید، چرا که فقط با بخاطر داشتن این واقعیت اساسی، فقط با بررسی همه عقاید (دکترین ها) در این چارچوب است که خواهید توانست این دکترین ها را به درستی ارزیابی کرده و به مفهوم واقعی آنها پی ببرید، برای آنکه هر کدام از این دورانهای عظیم در تاریخ بشر یعنی برده داری، فنودالیزم و سرمایه داری، صدها قرن را در برمی گیرد و نمودار انبوهی از اشکال سیاسی است، این گوناگونی در دکترین های سیاسی و عقاید انقلابات به حدی است که این تنوع بی اندازه و گوناگونی بی حساب (بخصوص در رابطه با دکترین های سیاسی و فلسفی محققین و سیاستمداران سرمایه داری) فقط با محکم در دست گرفتن این کلید راهنما، یعنی این گونه تقسیم جامعه به طبقات، این گونه تغییر در شکل های حاکمیت طبقه، فقط از این نقطه نظر است که همه مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، معنوی، مذهبی و غیره قابل بررسی می باشند.

اگر مسأله دولت را از این نقطه نظر اساسی بررسی کنید، خواهید دید که قبل از تقسیم جامعه به طبقات، همانطور که قبلاً متذکر شدم، هیچ گونه دولتی وجود نداشت. ولی همینکه تقسیم جامعه به طبقات پدیدار شد و پا گرفت، همینکه جامعه طبقاتی به وجود آمد، دولت هم پدیدار گشت و ریشه دواند. تاریخ بشر شاهد صدها کشور است که مراحل برده داری، فنودالیزم و سرمایه داری را گذرانده و یا در حال گذار از یکی از این مراحل می باشند. در هر یک از این کشورها، علیرغم همه تغییرات عظیم تاریخی که در آنها صورت گرفته است، علیرغم همه تحولات سیاسی و انقلابات که ناشی از این گونه رشد بشر، گذار از برده داری به فنودالیزم، به سرمایه داری و به مبارزه جهانی کنونی بر علیه سرمایه داری می باشد، همیشه پیدایش دولت را مشاهده می کنید. دولت همیشه دستگاه مخصوصی در بیرون جامعه بوده و شامل گروهی که کارش فقط، یا تقریباً فقط و یا کلاً فرمانروایی است، می باشد. مردم به دو دسته، محکومان و آنان که در حکومت کردن تخصص دارند، حکمرانان و سیاستمداران که در بالای جامعه قرار می گیرند، تقسیم می شوند. این دستگاه یعنی دولت، این گروه از مردم که به دیگران حکمرانی می کنند، همیشه دارای طرق خاصی برای سرکوبی و اعمال خشونت، می باشند. قطع نظر از اینکه این خشونت ها با چماق ابتدایی، انواع کاملتر سلاح های دوران برده داری، سلاح های گرم قرون وسطی و یا بالاخره با اسلحه های مدرن که شکوهی از تکنولوژی قرن بیستم است و کاملاً بر مبنای آخرین دستاوردهای تکنولوژی نوین استوار

نیز دارا بودند - ابقاء می گردید، در حالیکه گروهی خاص وجود نداشتند که متخصص در فرمانروایی باشند. تاریخ نشان می دهد که دولت به عنوان یک عامل جبر و ستم بر مردم هنگامی و در جایی ظاهر شد که جامعه به طبقات تقسیم گردید، یعنی تقسیم مردم به دسته های گوناگون که بعضی از آنها بطور دائم در موقعیتی بودند که می توانستند بهره کار دیگران را به خود اختصاص دهند، جایی که گروهی از گروه دیگر بهره کشی می کردند.

و این تقسیم جامعه به طبقات را باید همیشه به عنوان اساسی ترین اصل تاریخ در خاطر داشته باشیم.

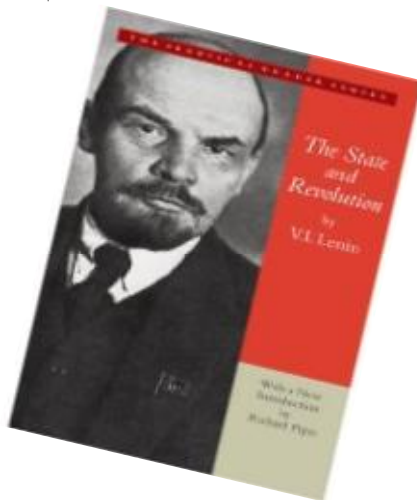
تکامل همه جوامع بشری طی هزاران سال، در تمام کشورها بدون استثناء یک قانون عمومی را بطور قاطع مکشوف می سازد، که در آن یک نظم و تداوم به چشم می خورد، لذا در ابتدا جوامع بی طبقه بودند، همان جوامع اولیه پدسالاری و ابتدایی که در آنها از اشراف خبری نبود، سپس جوامعی که بر مبنای برده داری بودند به وجود آمدند، یعنی جوامع برده دار. تمام اروپای متمدن و نوین امروزی از این مرحله گذشته است. اکثریت بزرگی از انسانهای دیگر قسمتهای جهان نیز از این مرحله گذشته اند. دو هزار سال پیش برده داری با منتهای قدرت خود حکومت می کرد. در میان انسانهایی که کمتر توسعه یافته اند هنوز بقایایی از برده

داری به چشم می خورد، برای مثال می توانید نهادهایی از برده داری را در آفریقا مشاهده کنید. تقسیم جامعه به برده دار و برده اولین تقسیم مهم طبقاتی بود. گروه اول نه تنها تمام ابزار تولید یعنی زمین و متعلقات آن را به عهده داشت - با تمام ناچیزی و ابتدایی بودن این ابزار - بلکه مردم را نیز در مالکیت خویش داشت. این گروه را برده دار می نامیدند، در حالیکه دسته دیگر را که کار می کردند و ثمره کارشان را در اختیار دیگران قرار می دادند به عنوان برده می شناختند.

بعد از شکل برده داری مرحله تاریخی دیگری به نام فنودالیزم آغاز گشت. در اکثریت قریب به اتفاق کشورها برده داری در دوره تکاملی خویش به سرواژ تبدیل شد. در این

هنگام جامعه اساساً به مالکان فنودال و زارعان سرف تقسیم می شد. شکل روابط مابین انسانها تغییر یافت. برده داران بردگان را جزئی از مالکیت خویش می پنداشتند، قانون این دید را تثبیت می نمود و به بردگان کاملاً به منزله احشام برده داران می نگریست. پس تا آنجا که به یک زارع سرف مربوط می شد، ستم طبقاتی و وابستگی باقی ماند، اما آنچنان وانمود نمی شد که مالکان فنودال رعابای خود را مانند احشام، مالک باشند، بلکه فقط حق داشتند ثمرات کار آنها را به خود اختصاص داده و از آنها خدمات اجباری خاصی را بخواهند. اگر چه در عمل همانطور که می دانید، رعیت داری، بخصوص در روسیه که سرواژ بیشتر از هر جای دیگر به طول انجامید و خشن ترین شکل ممکن را داشت، چیزی جز برده داری نبود.

بعدها با توسعه تجارت، پیدایش بازار جهانی و رشد گردش پول، طبقه جدیدی در درون جامعه فنودالی پدیدار شد - طبقه سرمایه دار - از کالا، مبادله کالا و از بالا رفتن قدرت پول، قدرت سرمایه ناشی گشت. در طول قرن هیجدهم، و یا بهتر بگوییم در اواخر قرن هیجدهم و در طول قرن نوزدهم، انقلاباتی در تمام دنیا صورت گرفت. فنودالیزم در تمام کشورهای اروپای غربی برافتاد. روسیه آخرین کشوری بود که این امر در آن به وقوع پیوست. در سال 1861 یک دگرگونی بنیادی در روسیه نیز روی داد، در نتیجه یک شکل از جامعه جایگزین شکلی دیگر از آن گردید، فنودالیزم جای خود را به سرمایه داری داد، که در آن تقسیم طبقاتی جامعه به اضافه آثار و بقایای گوناگونی که از



پدید آمد. علیرغم تمام این اختلافات دولت دوران برده داری، قطع نظر از سلطنتی، جمهوری، اریستوکراتیک و یا دموکراتیک بودنش، دولت برده داران بود.

در تمامی مباحث و سخنرانیهایی که درباره تاریخ دوران باستان تشکیل می شوند سخن از مبارزاتی که بین دولتهای جمهوری و سلطنتی وجود داشته است به میان می آید. ولی واقعیت اساسی این است که بردگان نه فقط تبعه یک کشور شمرده نمی شدند بلکه حتی انسان نیز به حساب نمی آمدند. قوانین رومی ها به آنان به دیده احشام می نگریست. قانون قتل نفس و دیگر قوانینی که از افراد حمایت می کردند، در مورد بردگان رعایت نمی شد. این قوانین فقط از برده داران که تبعه شناخته می شدند حمایت می کرد. اما خواه حکومت جمهوری بود خواه سلطنتی، در هر صورت حکومت برده داران بود. برده داران از تمام حقوق برخوردار بودند، در حالیکه بردگان در چشم قانون احشام به حساب می آمدند، و نه تنها هر گونه اعمال خشونت بر بردگان آزاد بود بلکه حتی کشتن بردگان نیز جرمی به حساب نمی آمد. جمهوریهای برده دار دارای اشکال متفاوتی، مانند جمهوری اریستوکراتیک و جمهوری دموکراتیک بودند. در جمهوریهای اریستوکراتیک فقط عده قلیلی از افراد ممتاز حق شرکت در انتخابات را دارا بودند، در جمهوریهای دموکراتیک همه در انتخابات شرکت می کردند، ولی منظور از همه یعنی برده داران، یعنی همه بجز برده گان. این نکته اساسی را باید همیشه به خاطر داشت، بدان سبب که بیش از هر چیز مسأله دولت و طبیعتش را روشن و آشکار می سازد...

ادامه دارد

گرفته اند، می باشد. روش خشونت تغییر کرد، ولی در هر زمان و در هر جامعه ای که دولت وجود داشت گروهی هم بودند که حکومت می کردند، فرمانروایی می کردند، مسلط بودند و برای حفظ قدرتشان دستگاهی برای اعمال زور و خشونت برطبق مقتضیات فنی زمان خود دارا بودند. با بررسی این پدیده های عمومی، با پرسش از خود که چرا وقتی طبقات پدیدار نشده بودند، در آن هنگام که از استعمارگر و استعمار شونده نشانی نبود، دولتی وجود نداشت، و چرا با پیدایش طبقات پدیدار گشتند، فقط از این راه است که قادر خواهیم بود جوابی قاطع به این سؤال که سرشت و اهمیت دولت در چیست بیابیم.

دولت دستگاهی است برای حفظ فرمانروایی یک طبقه بر طبقه دیگر. در آن دوران که طبقات در جامعه وجود نداشتند، در آن هنگام، قبل از دوره برده داری، که مردم در شرایط ابتدایی با برابری بیشتری کار می کردند، در شرایطی که محصول تولید شده توسط کار هنوز در کمترین حد بود، و در آن زمان که انسان اولیه به سختی قادر به تولید حداقل مایحتاج یک زندگی بسیار ابتدایی بود، آن دسته خاصی از مردم که کارشان فرمانروایی و به انقیاد درآوردن بقیه افراد جامعه می باشد، هنوز به وجود نیامده بودند و نمی توانستند به وجود آمده باشند. فقط وقتی اولین شکل تقسیم جامعه به طبقات ظاهر شد، فقط هنگامی که برده داری پدیدار گشت، آن زمان که طبقه ای خاص از مردم با تمرکز روی ابتدایی ترین شکل کار زراعی توانستند مقداری مازاد تولید کنند، و این تولید اضافی برای پست ترین نوع زندگی که به بردگان تحمیل می شد واجب نبود و در دست برده داران قرار گرفت - به این ترتیب موجودیت این طبقه برده دار محفوظ گردید - در آن زمان بود که به منظور استوار گرداندن ریشه های این طبقه لازم بود که دولت پدیدار گردد.

و این چنین نیز شد و دولت به وجود آمد - دولت برده داران، دستگاهی که به برده داران قدرت و توانایی داد تا بتوانند بر بردگان حکومت کنند. جامعه و دولت هر دو در آن زمان از مقیاس امروزیشان بسیار کوچک تر بودند، وسایل ارتباطی شان بطور غیر قابل مقایسه ای ناچیز بود و وسایل ارتباطی نوین کنونی هنوز وجود نداشت. کوه ها، رودخانه ها، و دریاها موانعی بی اندازه بزرگ محسوب می شدند؛ و دولت درون مرزهای جغرافیایی بسیار محدودتری شکل گرفت. دستگاهی دولتی با فونی ابتدایی و میدان عملی محدود در خدمت کشوری با مرزهای جغرافیایی نه آنچنان گسترده قرار داشت. در هر صورت دستگاهی وجود داشت که برده گان را وادار به برده ماندن می نمود، دستگاهی که یک دسته از افراد جامعه را تحت سلطه و ستم گروهی دیگر نگاه می داشت. غیرممکن است که بتوان بدون دستگاهی دائمی برای اعمال زور اکثریت افراد یک اجتماع را وادار به کار سیستماتیک برای دیگر افراد آن نمود. تا آن زمان که طبقات وجود نداشتند، دستگاهی بدین شکل نیز وجود نداشت. وقتی طبقات پدیدار شدند، همینکه تقسیمات طبقاتی رشد کردند، همیشه و در همه جا، مؤسسه ای به نام دولت نیز پدیدار گشت. اشکال دولت بسیار گوناگون بود. حتی در دوره برده داری اشکال مختلف دولت در متمدن ترین، با فرهنگ ترین و پیشرفته ترین کشورهای آن زمان - برای مثال، در یونان باستان و روم به چشم می خوردند - که اساس شان کلاً بر برده داری استوار بود. در آن زمان نیز تفاوتی مابین حکومت سلطنتی و جمهوری و مابین اریستوکراسی و دموکراسی وجود داشت. حکومت سلطنتی بر قدرت شخصی یک فرد استوار است، جمهوری حکومتی است که در آن از عناصر انتخاب نشده خبری نیست، اریستوکراسی بر قدرت اقلیت کوچکی از اجتماع پایه گذاری شده است و دموکراسی بر قدرت مردم استوار است (دموکراسی در زبان یونان به معنای قدرت مردم می باشد). همگی این اختلافات در دوران برده داری

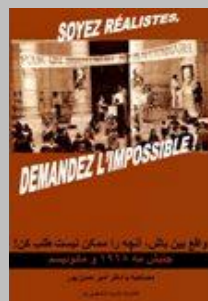
## از انتشارات بذر:



### کتابچه اسامی کشته شدگان در خیزش کنونی ایران

اسامی کشته شدگان در خیزش کنونی ایران  
جان باختگان در سرکوب معترضان سال 1378 ایران  
شکنجه گاه های معروف در ایران

در این آدرس ببینید: <http://bazr1384.blogfa.com/post-97.aspx>



### واقع بین باش، آنچه را ممکن نیست طلب کن!

جنبش مه 1968 و مانوئیس

مصاحبه با دکتر امیر حسن پور به مناسبت چهلیمین سالگرد قیام مه 68

در این آدرس ببینید: <http://bazr1384.blogfa.com/post-100.aspx>